



طباطبائی ۱۳۵۵

ارگان عقیدتی - سیاسی سازمان دژمندگان پیشگام مستضعفین ایران

نشانی: میدان امام حسین (قزوین) پاساژ شهرام - طبقه چهارم تلفن ۷۶۰۶۶۲

پراکسیس انسان ساز است یا پراگماتیسم؟

پراکسیس عمل، پراگماتیسم اصالت عمل

در این آیه مشاهده می‌کنیم که ابتدا "ایمان طبعی" که عبارتست از مرحله "تئوریک" یا کتب "شناخت"، ذکر شده و سپس "ایمان صدری" که همان مرحله "پراکسیس" یا "عمل" (پراکسیس) می‌باشد مطرح گشته است. یعنی که ابتدا باید نسبت به هدف (الله) و مسیر (رسول) آگاهی و علم پیدا کرد و سپس سوی آن حرکت کرد (جاهدوا فی سبیل الله - پراکسیس). اما در آیه ۱۱۰ سوره آل عمران، عکس این جریان ذکر شده است:

"کنتم خیرا معا خرجت للناشیا من یرون بالمعروف وتنهون عن المنکر و تومنون بالله و لو من اهل الکتاب لکان خیر لکم منهم المومنون و اکثرهم الفاسقون".

بقیه در صفحه ۵

دنباله از شماره قبل

اما آنچه که در اینجا حائز اهمیت است رابطه متقابل ایمان و عمل با ایمان طبعی و ایمان صدری است که تأثیر گذارهای متقابل این دو در نهایت باعث تکامل ایمان میگردد. در آیه ۱۵ سوره حجرات می‌خوانیم:

"انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یترابوا (ایمان قلبی) و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله (ایمان صدری) اولئک هم الصادقون، همانا مومنین کسانی هستند که بخدا و (حقانیت) رسولش (بعنوان الگوی عملی) پیوسته اند (ایمان آورده اند و سپس در این ایمانشان شک نوزدیدند) (ایمان قلبی) و با مالها و جانهاشان در راه خدا به جهاد برخاستند (ایمان صدری) اینان همان راست پندارانند.

هشدار به آنانکه خود نمی‌اندیشند و از اینکه دیگران هم بیندیشند آزرده میشوند!

این روزها جندانی شومی که ناله‌های یاس و آوارشان را خروشان‌هاگانی مردم بلند کرده‌اند، فرصتی باقی‌مانده تا ناله‌های سر دهند و آواز خوش آهنگ خروشان را خاموش سازند و هر چه کردیم دیدیم که ما را دیگر برای ساختن و نشستن و شنیدن این ناله‌های شوم نیست. دیگر نمی‌توانیم ساکت بنشینیم و دنباله آن صداهای نامیوس را که از حلقومهای نامبارک بیرون می‌آید بشنومیم که باز هم می‌گویند: "و اذله است و کتابهای هادی ضلالت! او غریزه است و فریادش شادی غریبگرائی!" آری! باز هم فریاد این پاسداران جهل و تاریکی و خواب که می‌گفتند:

مگر علی نماز هم میخوانده است که در محراب شهید شده؟! اسید جمال خشنه نکرده؟! بوذر دزد صحرای گردی است که بر اسلام خروج کرده؟! زینب و سجاد خوارچی هستند که بر اوبلی! امر شوریدند؟! ...

بلند شده است و بازم نفیر شوم خوشتر از سر داده‌اند که: "شاهنگ نه مرغ حق که خروس بی محل است که با اذان بی موقع خویش، حرکت بکنوخت! این زمانه کهجمدار و نظام غدار روزگار و نظم دیرین حاکم بر عالم و آدم را بهم زده است!!

اما باید پرسید: اکنون چرا؟ حال که سنگهای مردمی را پیکاک تسخیر کرده و بنام وحدت نیروها فرصت حتی یک فریاد را از خروشان بی محل گرفتند و جندهای ویرانه نشین را بمردم شهابنگ معرفی کرده اند! حال چرا؟! ...

اینان که در مقابل تمام منابع غنی و حرکت آفرین اسلام کمی‌تواند بعنوان مشرقی ترین ایدئولوژی جهان، وارد صحنه کارزارهای ضد استعماری شود، تنها و تنها یک رساله فقهی ارائه دادند که یگانه نشریه ایست که از طرف حوزه‌های بزرگ علمی! در دسترس مردم قرار می‌گیرد - اکنون با چهجراتی دوباره بنام اسلام و بنام طرفداری از اسلام! برخاستند و مشرقی ترین اندیشه‌های مکتبی را "فاله" و گمراهگر معرفی میکنند؟! ...

اینان، حتی رساله‌های بزرگ فقهی‌اشان، چکیده‌ای است از کتاب "جامع عباسی" شیخ بهائی که یادگار عصر شاه عباس صفوی است! که عینا "وبی‌کم و کاست"، همان مطالب و مسائل برای صمدین بار پس از دهنسل در رساله‌های عملیه اینان ننگار گشته است و فقط در بعضی موارد گمراهگر معرفی میکنند؟! ...

بقیه در صفحه ۹

ضعف تئوریک عامل شکست مبارزات تشکیلاتی گذشته

در بحث "پراکسیس انسان ساز است" این ساله را عنوان نمودیم که آنچه پراکسیس را سازندگی می‌بخشد و از پراگماتیسم کشته متغایز میسازد، مجموعه تئوریهایی است که در کادر جهان بینی و ایدئولوژی پراکسیس را در جهت سازندگی انسان هدایت میکند. و در حاشیه این ساله، این حقیقت را نیز بیان کردیم که اصلا "رسالت پیامبران و قرآن و اسلام عبارتست از جهاد آوردن دوباره" خویشین انسان به او (ذکر)، که این رسالت در دوره اول در ارائه تئوریهایی خلاصه میشود که انسان را نسبت به عملکردهای خویش آگاه می‌سازد (فینتنگیم بما کنتم تعملون) و این خود آگاهی، انسان را از غرقاب پراگماتیسم و عمل گرائی صرف رهایی می‌بخشد و به پراکسیس سازنده که عملی است آگاهانه و جهندار هدایت می‌کند.

اکنون، پس از این مقدمه، به بررسی نقطه ضعف اساسی مبارزات ضد استبدادی-ضد امپریالیستی گذشته، همانکه در صورت تشکیلاتی و سازماندهی اعتقادی - نظامی - سیاسی فعالیت میکردند میپردازیم و بازتابهای این نقطه ضعف را که در اینجا "در رابطه با عدم رعایت مرز بندی بین پراکسیس و پراگماتیسم ایجاد شده است، در جریان انقلاب کنونی مردمان، مورد مطالعه قرار میدهم تا بدینوسیله بتوانیم با پند گیری از این مبارزات، گامی آگاهانه تر در اتخاذ استراتژی صحیح در شرایط کنونی برداریم:

بقیه در صفحه ۳

هشدارهای آرامش قبل از طوفان.

تحلیلی از منطقه سیستان - بلوچستان

تاوان ناپدیده انگاشتن هشدارها را چه کسی میبردازد؟

هر روزمان حکایت از غرامتی جدید است که خون پاک جوانان بهر شور و احساسان در ازای سهل انگاریها و ندانم کاریها و بی‌مسئولیتیهایی دولت و رهبران انقلاب میپردازند. این درست است که کارخانه همه جنایات رژیم وابسته گذشته بمهده" خلق مستعبد" ایران است، لیکن با سقوط پایه‌های سیاسی رژیم و بالاخره خالی شدن میدان، صحنه برای ترکانازی قدرت طلبان و انحصارگران مرتجع که خلفا، و آفرینندگی و خلافت و شور و هیجان و فداکاری و جانبازیشان را پیش از ارزش قائل بنظر در صفحه ۸

انحصار و انحصارگرایی

آگاهی مردم حصارهای انحصارگرایی را فرو خواهد ریخت.

رسم دیرینه تاریخ پیوسته چنین بوده است که بدنبال مبارزات بی‌گیر و بی‌امان توده‌های مستضعف و محروم، که منجر به پیروزی‌شان بر مستکبرین و طبقات حاکم میشده است، عده‌ای معدود، با چهره‌های مرد مغرب‌خویش، در صحنه ظاهر میشده‌اند و با تکیه زدن بر ارکانه قدرت، تمام دستاوردهای مبارزاتی مردم را در "انحصار" خویش می‌گرفته‌اند. و از آن زمان بوده است که دیگر، ایمان بجای مردم فکر میکرده‌اند، بجای مردم تصمیم میگرفته‌اند و بجای آنان عمل میکرده‌اند!

اما این انحصار طلبان، چگونه بر این امر موفق میشده‌اند؟ بررسی تاریخ گذشتگان در رابطه با حرکت انبساطی، این ساله را روشن میکند که مراحل اولیه تکوین قدرت مستکبر (انحصار طلب) سببیتی بر نیاز مصلحتی بوده است که "زورمداران" و "زورمداران" نسبت به یکدیگر حس میکردند.

از یکطرف، "زورمداران" (مترفین) بدون وجود سطره نظامی "زورمداران" (ملا) نمی‌توانسته‌اند به زور اندوزی بپردازند و یا آنچه را که از استثمار توده‌ها به چنگ آورده‌اند حفاظت کنند - و از طرف دیگر، "زورمداران" (ملا) بملت ویرانگرهای حصلتی خاص خویش، توانایی مال اندوزی و کنترلی را نداشته و مجبور بودند که برای استثمار مستضعفین به زورمداران (مترفین) متوسل شوند. باین ترتیب، نیاز متقابل این دو به یکدیگر، هسته اولیه "مستکبر" را تشکیل داده و سبب شده است تا این دو، با همکاری یکدیگر به استثمار و بهره‌کشی از توده‌های مستضعف بپردازند.

این جریان از ابتدای تکوین تاریخ انسانها (خروج انسان از جنت) تا بهجت اولین پیامبر، همچنان ادامه داشت. اجتماع متحد و یکپارچه اولیه (امداد واحد - ۲۱۳ بقره) که به دو قطب متضاد و متخاصم "مستکبر" (زور + زور) و "مستضعف" تقسیم شده بود، همچنان در مسیر ضد توحیدی خویش پیش می‌رفت و شکاف بین این دو طبقه مرتباً "افزایش" می‌یافت. از یکسو فقر و محرومیت مستضعفین، و از سوی دیگر بر رفاه و برخورداری مستکبرین مرتباً "افزوده" میگشت. تا اینکه... اولین پیامبر، با سلاح آگاهی بخشی خویش ظهور کرد و با وجود آگاهی‌رساندن مستضعفین، آنها را در مقابل طبقات مستکبر، به حرکت و مبارزه واداشت تا سرانجام بر آنها پیروز شده و از صحنه خارجشان ساختند.

پس از مرگ این پیامبر، دوباره قیدی زورمداران و زورمداران، که متکوب و مطرود شده و پیوسته در بی‌فرصت برای بازگشت به صحنه بودند، دریافتند که دیگر نمیتوان با همان شیوه‌ها و تاکتیکهای سابق، بمعدان آمد و دیگر بار، سلطه خویش را بر مستضعفین گستراند. چرا که پیامبر خدا، کوس رسوایی آنها را در مقابل مستضعفین بصدرا آورده و مشتکان را باز نموده بود. اینجا بود که اینها به این نتیجه رسیدند که اگر بخواهند موقعیت گذشته خویش را دوباره چنگ آورند، تنها راه این است که از طریق همین مذهبی که مردم را به حرکت در آورده است وارد شوند. زیرا که مردم، سخت بدین مذهب خویش پایبندند و هر جریانی که در قالبی بهر مذهبشان بخواهد بر ایشان حاکم گردد، از جانب آنها مطرود و نفی خواهد گشت.

در نتیجه، این دوباره قیدی، به عالمان و آگاهان به مکتب رسول خدا ریخته و از ایشان استعداد طلبیدند، و عالمان خود فروخته و خیانت پیشه‌ای که از تعلیمات پیامبر خدا تأثیر نپذیرفته بودند نزدست باری ایشان را فرستند تا از این طریق بتوانند به نانی و مقامی دست یابند.

بقیه در صفحه ۲

انحصار و.....

بایند . و بدین ترتیب بود که " شریعتداران " (رهبانان) نیز در سلک زورمداران و زرمداران درآمدند و مثلث قدرت " زر و زور و تزویر " با " ملا " و متوف و رهبان " را تشکیل دادند .

عکسگرد ضد مردمی ، " شریعتداران " در طول تاریخ ، بدینگونه بوده است که پیوسته سعی می نمودند تا بر زیر نقاب مذهب و با استفاده از پوشش مردمی آن ، تمام دستاوردهای انقلابی و حرکت آفرین انبیا را در جهت منافع این مثلث نوم ، مسخ ساخته و دگرگونه جلوه دهند ، و به این ترتیب ، مذهبی جدید در مقابل مذهب مردم (تعلیمات انبیا) ایجاد نمایند . و در حقیقت ، جنگ " مذهب علیه مذهب " در طول تاریخ ، به همین طریق شکل می گرفته است .

اما هر زمان که پیامبری میبوی گشت ، چهره کریه و ضد مردمی این " شریعتداران " را برای مستضعفین نمایان می ساخت و مثلث قدرت " ملا " و متوف و رهبان " را درهم می شکست . ولی به محض اینکه این پیامبر ، با مرگ خویش صحنه را خالی میکرد و زمینه برای عکسگرد مستکبرین فراهم می گشت ، این دو بار قدیمی (ملا و متوف) بدنبال " رهبانی جدید " می گشتند و با کمک او ، مذهب همین پیامبر را نیز از محتوای حرکت آفرینش خالی نموده و قالبش را در استخدام سودجویها و منفعت طلبیهایی خویش می گرفتند . فرعون ، در کنار دوست قدیمش قارون ، هاما را نیز به میدان میآورد و عثمان ، به همراه عبدالرحمن بن عوف ، کعب الاخبار را هم به خدمت می گرفت .

و اما مهمترین خدمتی که هاما و کعب الاخبار (رهبانان) میتوانند به فرعون و عثمان (ملا) بکنند ، از پس بردن روحیه امید و ایمان مردم به مبارزه ، و ایجاد یاس و سرکشی در آنان است چرا که در طول تاریخ ، یاس از ادامه مبارزه ، پیوسته عاملی بوده است که توده های مستضعف را در مقابل سطره جوشها ، قدرت طلبیهایی ، سنگریها ، بی عدالتی ها و حق کشی های مستکبرین ، به سکوت و سکون می کشاند . است . و این یاس و سرخوردگی از مبارزه ، بدین خاطر است که مردم آنچنان به مذهب خویش پایبندند و این مذهب آنگونه در نظر ایشان دگرگونه گشته است که دیگر جرات و توانایی آن را در خویش نمی یابند که بر روی قرآن عمر و عاصی که بالای نیزه است ، شمشیر بکشند . و پس از آن ، در نهروان ۸۰۰۰ مومن مقدس ماب نماز خوان شب زنده دار همیشه روزه را یکجا از دم تیغ بگذرانند !!

آری ! این داستان همیشه تاریخ بوده است (و اکنون هم هست) که پیوسته بدنبال مبارزات بی گیر بی ایمان توده های مستضعف و محروم که منجر به پیروزیشان بر مستکبرین و طبقات حاکم میشده است ، عداوت ، محدود ، با چهره های مردم فریب خویش ، در صحنه ظاهر میشده اند و باینکه زدن بر آریکه " قدرت ، تمام دستاوردهای مبارزاتی مردم را در " انحصار " خویش می گرفته اند ، و از آن زمان بوده است که دیگر ، اینان بجای مردم فکر میکردند ، بجای مردم تصمیم می گرفته اند و بجای آنان عمل میکردند !

پس " انحصار گرای " و به بنایی روشنتر " انحصار طلبی " ، پدیده ای بوده است که در طول تاریخ ، پیوسته در سه بعد مختلف اما هماهنگ و هم هدف رشد میکرده است : انحصار قدرت ، انحصار پول و انحصار دین . فرعون ، بواسطه خصلتهای برتری طلبانه و سلطه جویانه خویش پیوسته در " ان بوده است " که " قدرت " را از مردم به خویش انتقال دهد و بدینوسیله زمینه ای برای رشد این خصلتهای خود فراهم سازد . قارون ، نیز برای فراهم نمودن زمینه رشد خصلتهای مال دوستی و فزون طلبی اش ، با استئثار توده های مستضعف ، تمام سرمایه های مادی و ثربانیهای حیاتی اقتصاد جامعه را در استخدام و انحصار خویش می گرفته است و هاما ، برای توجیه نامردمیهای این دو و کسب موقعیت و مقامی در دستگاه ایشان ، مذهب را و دین را تنها منحصراً به آنچه که خود تبلیغ میکردند ، میدانسته و پیداست که مذهبی را که او مدافع آنست ، نقطه مقابل مذهب مردم است (= مذهب علیه مذهب) .

پس می بینیم که آنچه در اینجا مهم است این است که این چهره های ضد مردمی در هر لباسی و به هر قیافه ای که در آیند ، در یک چیز مشترکند و آن ، موضع ضد مردمی ایشان است . به این معنا که اینها در صحنه ای به یکبار برخاسته اند که جبهه مقابلشان درمدمند . و اینها چه با شمشیر

۱ - برای بررسی بیشتر پیرامون این موضوع ، به درس اول آرمان مستضعفین ، ویژه فصل دوم " دشمنان مردم کیانند ، دوستان آنان کدام ؟ مراجعه شود .

۲ - برای دریافت مفهوم این " یاس " ، به " فوق العاده شماره ۴ " ، فصل دوم کتاب فوق و قسمت دوم از درس اول آرمان مستضعفین مراجعه شود .

۳ - و این قرآن بالای نیزه ، چه خوب معروف همکاری زور (نیزه) و تزویر (قرآن) است .

وجه با بول و چه با قرآن ، پیوسته یک هدف داشته اند و آن ، نابودی مردم ! و سایرین ، آنجا که مردم ، خود بر سرنوش خویش حاکم بایستند ، حتماً " خناس " برایشان حاکم است خواه این " خناس " در لباس حبله گران و مکاران نفاق افکن باشد (النفاق فی العبد) و خواه در لباس کینه جویمان و حسد وزران (حاسد اذا حسد) ! در هر دو حال ، این مردمند که قربانی انحصار طلبیهای خناس میشوند .

اما ، خناس انحصار گر سه چهره ، چگونه نکوین می یابد ؟ ریشه های اساسی پیدایی خناس (مستکبر) در انحراف و بهم خوردگی نهادهای وجودی وی نهفته است . نفس انسان ، مجموعه متشکلی است از خصلتهای متنوعی که هر کدام برای رشد خویش ، احتیاج به زمینه و امکانات مناسبی دارند . که در آن بارور شده و به تکوینی برسند . اگر این زمینه ها بگونه ای هماهنگ و متعادل در اختیار رشد خصلتهای ذاتی انسان قرار نگیرند ، استعدادها و تواناییهای وجودی وی بارور شده و شکوفا نمیکردند و او در جریان یک بارکسیب سازنده ، به اوج و تعالی انسانی خود میرسید . اما چنانچه این زمینه ها از آن هماهنگی و عدم تعادل برخوردار باشند ، خصلتهای وجودی انسان بگونه ای یا هسان و نامتوازن رشد و تامل وجودی وی را بهم میزنند .

پس آنچه که میتواند در شکستگی نفس انسان موثر باشد ، زمینه رشد خصلتهای نفسانی اوست . و در این رابطه ، خناس یا مستکبر ، کسی است که خصلتهای ذاتی اش رشد ناهمسان پیدا کرده اند و نیاز عینی این رشد ناهمسان در رشد بی اندازه و نامحدود خصلتهای سلطه طلبی ، فزون طلبی ، حب مال ، حب شهوت ، حب ذات و استخدام طلبی وی نمود یافته است .

با توجه به آنچه فوق گفته شد ، برای از بین بردن " خناس " ، اصولی ترین و مکتبی ترین کار ، گرفتن زمینه های رشد خصلتهای ضد مردمی وی از اوست . چرا که کلمات و بیعنوان یک " مستکبر " یا " خناس " در وجود این زمینه های رشدی نهفته است و اگر این زمینه ها نباشند ، مستکبر بودن و یا خناس بودن او هم نمی تواند موجودیت بیابد .

پس می بینیم که بی بردن این زمینه های شکستگی نفس خناس انحصار گر سه چهره ، میتواند راهگشایی باشد برای چگونگی مقابله با آن . چرا که آشنایی با ریشه های ترین دردها ، ریشه های ترین درمانها را هم به ما می شناساند و این یک قاعده معمول در کلیه شئون زندگی بشر است . اما حال که دانستیم اصلی ترین راه برای مقابله با مستکبر و جلوگیری از رشد قدرت سلطه گرانه ، استئثار گرانو استئثار گرانه ! او ، از بین بردن زمینه های رشد او است ، باید ببینیم که این زمینه های رشدی چیست و چگونه میتوان آنها را از بین برد ؟

آنچه که مسلم است این است که زمینه عکسگرد مستکبر ، توده های مستضعف اند و آنچه که پیوسته آنها را تحت سلطه نگه میدارد ، عدم آگاهی و شناختن است . و این حقیقت ، در طول تاریخ ، بارها و بارها به ثبوت رسیده است که اگر مستضعفین به آگاهی و شناخت دست یابند ، مستکبرین ، حتی لحظه ای نخواهند توانست موجودیت خویش را حفظ کنند . پس میتوان نتیجه گرفت که مهمترین و اصلی ترین زمینه رشد " خناس " انحصار گر سه چهره ، جهل و ناآگاهی " ناس " است و نازمانی که مردم به خود آگاهی نرسیده و به شعوری مکتبی - اجتماعی مسلح نشده باشند نخواهند توانست که حاکمیت خویش را خود بدست بگیرند و در نتیجه ضرورتاً " این حاکمیت بدست " خناس " خواهد افتاد و " انحصار گرای " را نیز بدنبال خود خواهد آورد . خود این انحصار گرای ، در ابتدا ، یکی از سه چهره خناس را شامل شود و خواه دو یا سه را ، در هر حال هر کدام که به حاکمیت برسند ، زمینه را برای حاکمیت دیگری و یا دیگران فراهم میکنند .

بنابراین ، آنجا که مردم بر سرنوش خویش حاکم نباشند ، هر کس که بجای آنها فکر کند ، تصمیم بگیرد و عمل کند ، حتی اگر در ابتدا " خناس " هم نباشد ، سرانجامش به " خناس " سه چهره انحصار گر خواهد انجامید . و عبارت دیگر ، اگر که " محکومیت " ثابت بماند ، " حاکمیت " ثابت نخواهد ماند و از دستی به دست دیگر انتقال می یابد تا بالاخره به " حاکمیت خناس " می انجامد !

پس ، برای اینکه مردم دیرینه تاریخ عوض شود و بدنبال مبارزات بی گیر و بی ایمان توده های مستضعف و محروم ، و پیروزیشان بر طبقات حاکم - عده ای معدود نتوانند با چهره های مردم فریب خویش ، در صحنه ظاهر شده و با تکیه زدن بر آریکه " قدرت ، تمام دستاوردهای مبارزاتی مردم را در " انحصار " خویش بگیرند و بجای مردم فکر کنند ، تصمیم بگیرند و عمل کنند - میبایست پس از پیروزی مردم ، با ارتقاء سطح آگاهی و شناختن نسبت به ملاکهای سنجش حق و باطل ، این امکان را برای آنان فراهم ساخت که بتوانند چهره های مردم فریب این خناسان را باز شناخته و به مایهت پلید " شریعتداران " بی ببرند .

۱ - به درس اول آرمان مستضعفین ، و نیز فصل دوم " دشمنان مردم ؟ ... " مراجعه شود .

۲ - به مقاله " دالکتیک اسلامی ؟ کور یا روشن ؟ " مندرج در آرمان مستضعفین شماره ۱۲ مراجعه شود .

مثلث قدرت ایشان را درهم بکوبند . اگر مردم با صوابتاصل مکتبی آشنا شوند ، دیگر هاما و کعب الاخبار نخواهند توانست مذهبی در مقابل مذهب مردم بسازند و جنگ مذهب علیه مذهب برآه اندازند . چنانچه این موضوع را نیز در نظر بگیریم که در هر انقلابی ، عموماً مردم بخاطر رفع و دفع " ظلم " است که بر علیه طبقات حاکم به مبارزه بر می خیزند نه بخاطر برقراری " عدل " . سآله " ضرورت آگاهی بخشی به مردم ایجاد دشمنی بزی می یابد . توضیح اینکه در جریان یوش انقلاب ، همسرین عاملی که مردم را مرتبا " به خود آگاهی میرساند و موضوعی آنها را قاطع بر و صفوفشان را منسکل بر میسازد ، طلسم روز افرونی است که مستکبرین برایشان روا میدارند . مشاهده " زندانها ، شکنجه ها ، قتل عامها ، بی عدالتی ها ، فسادها ، فتنارهای حاد اقتصادی ، تنگناهای سخت مبارزاتی و ... مردم را نسبت به مایهت حقیقی " ظلم " و " ظالم " آشنا می سازد و همین آشنایی سبب میشود تا برای ریشه کن کردن اینهمه ظلم و استهلاکی حد و حصر به سبب با مستکبرین برخیزند اما اینکه پس از سرنگونی رژیم ستم و استئثار ، چه چیزی را میخواهند بجای آن حاکم گردانند ؟ برایشان مجهول است ! آنها فقط میدانند که نباید باشند . و اما " عدالت " ی را که میخواهند جایگزین آن سازند نمی شناسند . بنابراین مبارزه ایشان یک مبارزه یک جهت خواهد شد و ضرورتاً ، آنچه را که پس از پیروزی بر آنها حاکم می گردد ، تنها به این دلیل که با نظام ظالمانه قبلی تفاوت دارد ، بعنوان " حق و عدل " خواهند پذیرفت و این بزرگترین فرصت است برای انحصارگران ضد مردم ، تا خود را در لباس " حق و عدل " جا زده و به مردم تحمیل نمایند .

بنابراین اگر مردم در جریان مبارزه خویش ، " عدل " را بشناسند و در جهت برقراری " آن " تلاش کنند ، دیگر هیچگاه حاکمیت " ظلم " را نخواهند پذیرفت و " خناس " سه چهره " انحصار گر " نخواهد توانست بجای خودشان ، بر آنها حکم براند .

پس بخوبی روشن است که میتوان بسادگی مردم را با آشنا کردن به ملاکها و ضوابط " ظلم " ، و یا با صدور چند فتوی ، بر علیه " ظالم " شورا ،د ، چرا که آنها " ظلم " را با گوشت و پوست خویش لمس میکنند و براحتی میتوانند نسبت به آن به خود آگاهی برسند و برای از بین بردنش به مبارزه برخیزند . اما آگاه کردن همین ملت ، به صوابت و معیارهای جانشینی " ظلم " ، یعنی " عدل " ، مستلزم طی یک پروسه طولانی آگاهی و کسب شناخت است که در جریان آن ، توده ها بتوانند با ملاکها و معیارهای مکتبی و اجتماعی حق و باطل آشنا شوند و " ظلم " را از " عدل " باز شناسند و مبارزه خویش را در جهت حاکمیت " عدل " ست دهند . و تا زمانیکه مردم به آن درجه از خود آگاهی و شناخت نرسیده اند که برای برقراری " عدل " مبارزه کنند و نه برای سرنگونی " ظلم " ، هر گونه تلاشی در جهت تثبیت حاکمیت آنان بر خویش ، کاری عبث و بیهوده خواهد بود ، و حتی اگر بتوان در این امر موفق شد ، هم در موقعیتی مرحله ای زود گذر خواهد بود چرا که قدرتی که از این طریق به مردم رسیده است به این دلیل که پایه در آگاهی و شناختن ندارد ، بزودی به جناحهای ضد مردمی منتقل خواهد شد . دقیقاً در همین رابطه است کوفتی قرآن میخواند سخن از نفی حاکمیت انحصار طلبان و حاکمیت مردم بر سرنوششان بمان آورد ، ابتدا سآله امامت ایشان را مطرح میکند و سپس ، سآله " وراثت آنها را که همان احکاماتشان بر سرنوششان است " (قصص ۵) ، و این خود ، نشان دهنده این است که تا زمانیکه مردم به " مایهت " نرسند ، نخواهند توانست که به " وراثت " برسند . البته این ، یک امر مطلق نیست ، بلکه نسبی است ، بدین معنا که بمیزانی که توده ها نسبت به حق و باطل ، و عدل و ظلم آگاهی و شناخت پیدای میکنند و مبارزه ایشان را در جهت برقراری " عدل " ست میدهند و نه در جهت نابودی ظلم (امامت) ، بر سرنوش خویش حاکمیت یافته و خواهند توانست که خود برای خود تصمیم بگیرند (وراثت) . و اگر قبل از امامت ، به وراثت برسند ، وراثتشان دیری نخواهد پایید و بزودی به قدرتهای ضد مردمی منتقل خواهد شد .

" ان فرعون علانی الارض و جعل اهلیا شیعا يستضعف طائفه منهم یذبح ابناهم و یستحبی تسالمه انه کان من المفسدين - و نرید ان نن علی الذین استضعفوا فی الارض و جعلهم امکونجهلهم الموراثین " هسان که فرعون در زمین به ظفیانگری برخاست و مردم آن را فرقه فرقه کرد . گروهی از ایشان را به استضعاف کشاند مردانشان را کشت و زنانشان را زنده نگذازد بدروستیکه او از فساد گاران بود " (قصص ۴ و ۵) در این آیات ، خداوند ابتدا سآله " انحصار گرای مستکبر (فرعون) را مطرح میکند و نشان میدهد که وی برای بسط سلطه گری خویش ، از چه تاکتیکهایی استفاده میکند ؟ و پس از آن ، این حقیقت را روشن می نماید

۱ - مبارزه برای برقراری " عدل " ، حتماً مبارزه برای نابودی " ظلم " را به همراه دارد .

۲ - این تاکتیکها را در درس اول آرمان مستضعفین در زمینه تحلیل همین آیه ، بررسی کردیم .

که بقدر الهی و حیر علی ناریخ، نابودی حتمی انحصار گرایی را رقم زده است. اما آنچه که در مورد چگونگی این نابودی بیان میکند این است که توده های مستضعف، ابتدا باید به "امامت" برسند و سپس به "وراثت"، یعنی که اول به شناخت ضوابط مکتبی و اجتماعی مسلح شوند و استقلال فکری، تصمیم گیری و عملکرد حویش را بدست آورند و آنگاه بر سرنوشت خویش حاکم گردند و تا زمانی که این مکانیزم دو روندی به همین ترتیب انجام نپذیرد، امکان نابودی قطعی خناس انحصار گر سه جهره وجود ندارد.

خبرات انحصار گرایی در حو پس از انقلاب:

جای هیچ شکی نیست که از پس از پیروزی انقلاب مردم، موج انحصار گرایی قدرت طلبان از هر طرف برخاسته و بسوی دستاوردهای انقلاب، هجوم آورده اند. در این رابطه، عواملی چند نظیر فرار هیئت حاکمه، رژیم قبل و باقی ماندن طبقه حاکمه (سرمایه داران و اسبند) و جانشینی می باشد. و بخصوص فرار گرفتن مردم در حو شبهه پس از انقلاب که تشخیص مرزهای حق و باطل را برای آنان بسیار مشکل ساخته است. همه و همه دست بدست یکدیگر داده اند و زمینه را برای رشد ابعاد مختلف انحصار گرایی فراهم ساخته اند. ویژگی مشترکی که تمام این نیروهای انحصار گرا از آن برخوردارند، توسل و تمسک به اسلام است و هر کدام، پوششی از ارزشهای مکتبی را بر اعمال ضد مکتبی و ضد انقلابی شان کشیده اند و با تکیه بر سوابق مبارزاتی که داشته اند عده ای افراد مسلح را بدور خویش جمع کرده و برای خود، قطب جدیدی از قدرت تشکیل داده اند تا کمبود های نفسانی خویش را بدینوسیله جبران کرده و خود را اشباع نمایند.

گسترش این انحصار گراشها، هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی، آینده ای وحشتناک را برای ملت ما تدارک دیده است خصوصاً که تمام اینها در قالب مذهب و ماک اسلام عمل می کنند و با این عمل خویش، فضای شبهه لود پس از انقلاب را هر چه غلیظ تر می سازند و مردم را هر چه بدشتر در تنگنای حق و باطل به کار و تردید می اندازند. بگونه ای که در اثر عملکرد ضد انقلابی اینان، مردم بدست از نیروهای شرقی و غربی وارزه شده اند و این خود، زمینه را هر چه بدشتر برای ترکانی ارتجاع فراهم می سازد. زیرا ملاکهای انقلابی و مکتبی بودن، در حرکتیهای آتارشیستی و سکنارشیستی و دیکتاتوری خلاصه شده اند و مردم، کسانی را دوست خود می پندارند که بیش از همه در این عملیات نظامی و آتارشیستی شرکت داشته باشند!

این ساله، نهایتاً "سبب شده است که مردم از آرمانهای حقیقی مکتبی شان روز بروز فاصله بگیرند و بالطبع شکاف بین آنها و پیشگانان راستینشان هر روز عمیقتر گردد." خصوصاً که ارتجاع، که خود بزرگترین قطب "انحصارگرا" است، در لباس چپ ظاهر شده و با کوبیدن نیروهای پیشگام، مردم را بدشتر از پیش اسیر شبهه ساخته است.

بنابراین، این یک واقعیت است که به علت عدم آگاهی و آشنایی مردم با ملاکهای مکتبی و اجتماعی سنجش حق و باطل، رشد نیروهای انحصارگر برادران انحصار در آوردن دستاوردهای انقلاب، و هم چنین پنهان شدن آنها در لباس مذهب و حتی چپ مذهبی، امری جبری و اجتناب ناپذیر است، اما آنچه کما اهمیت فوق العاده ای برخوردار است، نحوه مقابله با این موانع و اصطکاکات میسر شدن یا بدست انقلاب است. و در این زمینه، بروشنی محسوس است که مهمترین کار، کاری بسیار گونه است یعنی دستی آگاهی مردم و شناساندن ملاکهای مکتبی و اجتماعی حق و باطل به آنها و به زبان قرآن، به "امامت" رساندن آنهاست. و هر کاری بجز این، با فرست طلبی و خیانت به توده هاست و با نهایتاً "بدان منتهی خواهد گشت."

اگر ما بتوانیم مردم را با ضوابط اصیل اسلامی آشنا سازیم، آنها خود، راه صحیح را پیدا می کنند و با ارتجاع به مقابله بر می خیزند و حصارهای انحصار گرایی را فرو خواهند ریخت. در این رابطه، کلاً "مشخص است که پخش زندگینامه و عکس و توارهای دیکلمه لامارینی و ... نمی توانند این ضوابط اسلامی و مکتبی را به مردم ما بشناسانند!

و السلام علی من اتبع الهدی

— البته اینکه چرا این نیروهای که سابقاً "در صفوف مردم مبارزه می کرده اند و وجهه ای مردمی هم داشته اند، امروز این ملاک را به عنوان مبارزه انقلابی بودن فرض می کنند و به مردم می باوراند؟ خود به این دلیل است که اینها خودشان از شناختی و آگاهیهای مکتبی بی بهره اند و بالطبع برای حفظ موقعیت خویش، بهترین راه را در این دیده اند که ملاک را با خویش انطباق دهند و نه خود را با ملاک!

ضعف تئوریک.....

بقیه در صفحه ۱

مبارزات مزبور، در حو سالهای پس از ۴۲ بر مبنای یکسری کارهای تئوریک — تشکیلاتی آغاز شد و پس از واقعه ساهکل ۴۹، در یک موقعیت واقعی با جریانهای مسلحانه مارکسیستی فرار گرفت و با اتخاذ زودرس استراتژی مسلحانه، ادامه کارهای تئوریک — تشکیلاتی را موقوف به بعد از شروع این استراتژی نمود، به این امید و اعتقاد که این تئوریهای نام، در جریان برانگیز بارور شده و به کمال برسند. اما پس از شروع این استراتژی، واقعیتها بگونه ای دیگر رخ نموده، و این حقیقت را ثابت نمودند که بدون شناخت دقیق و احاطه همه جانبه بر تئوریهای عام قرآنی — سنتی (سنت پیامبر) و نیز آشنایی با موقعیت خاص اجتماعی کشور، نمیتوان وارد عمل مسلحانه شد. و از آنجا که این جریان مبارزاتی، از نظر تئوریک در سطحی ضعیف و پائین قرار داشت، در ادامه "پروژه مسلحانه" خویش، انحرافات زیادی چه به راست و چه به چپ پیدا کرد و نه تنها توانست تئوریهای خویش را در جریان برانگیز، تکمیل نماید، بلکه اسیر برآگاهیهای خشک و محدود شد و هر چه بدشتر از واقعیتهای اجتماعی و بالطبع از خود مردم فاصله گرفت و زمینه را برای قدرت گرفتن ارتجاع در جریان انقلاب اخیر فراهم ساخت.

ضعف تئوریک، و عدم وجود پیش مکتبی و اجتماعی عمیقی که بتواند واقعیتهای اجتماعی را شناخته و بر حقیقتهای مکتبی انطباق دهد، سبب میشد تا این جریان مبارزاتی، هر چه بدشتر به نظریات ایدئولوژیک — سیاسی مارکسیستی وابستگی پیدا کند و همانند آنها بر دانتهایی مکتبیکی از واقعیت اجتماعی و حتی از متون اصیل اسلامی داشته باشد که نهایتاً عملکردی مکتبیکی را نیز بدینال می داشت.

سرانجام، تکرار نظریات مادیاتی و عملکردهای مکتبیکی تقلیدی باعث شد تا این حرکت مبارزاتی به بن بست برسد و پس از ضربات کوبنده ای که ناشی از همین عملکردهای صرف و وابستگی به تئوریهای مادیاتی بود، بلگی از هم بیافتد.

البته این سخن که، پراتیک (عمل) باید تئوری (شناخت) را بارور و تکمیل نماید در حقیقت سخن درستی است اما در مورد پراتیکی صدق میکند که خود، در کار در ضوابط تئوریک انجام می گیرد (پراکسیس) نه پراتیک صرف (پراگماتیسم). اگر ما تئوریهایی را که ضابطه های پراتیک را تعیین می کنند از نظر دور بداریم و فقط بخواهیم که بر اساس ضوابط بدست آمده از پراتیک، حرکت خویش را شکل دهیم، علاوه بر اینکه با این کار خویش، دستاوردهای حاصل از پراتیک دیگران را نادیده گرفته ایم، در انجام نوع و چگونگی پراتیک نیز سرگردان خواهیم ماند، توضیح اینکه — بر فرض ما بپذیریم که ضوابط، ملاکها و معیارهای حرکت خویش را باید در جریان عمل بدست آوریم، و معتقد باشیم که تنها، "عمل" است که میتواند این ضوابط و معیارها را به ما بشناساند، با این سوال مواجه می شویم که: در این صورت، چه عملی و چه نوع پراتیکی میتواند — این ضوابط و معیارها را برای ما تبیین نماید؟ زیرا هر نوع پراتیکی که، تئوری مورد نظر ما را بارور نمی سازد و اینجاست که مجبوریم بپذیریم که این پراتیک، باید قبلاً "بر اساس ضوابط و معیارهای مشخص، تعیین شده باشد و همین ضوابط و معیارهاست که تئوری قبل از پراتیک را تشکیل میدهد. تئوریک که چراغ راه پراتیک میشود و خود، در جریان این پراتیک بر نورت می گردد:

"فما الايمان يستدل على الصالحات و بالصالحات يستدل على الايمان؛ پس، از ایمان به عمل صالح راه برده میشود و از عمل صالح نیز به ایمان راه برده میشود" ***

— که البته این امید و اعتقاد نیز بی تاثیر از تئوریهای مارکسیستی نبوده است.

— اتخاذ استراتژی مسلحانه توسط سازمانهای مارکسیستی و به تبع آنها سازمانهای مذهبی مورد بحث، بر مبنای تئوریهای رزی دیره و عملکرد فیدل کاسترو در کوبا بود و آنها معتقد بودند: همانگونه که کاسترو توانست با ایجاد هسته ای مسلحانه، مردم را در مقابل باتیستا مسلح کرده و با طلاق یک سلحهای توده ای بر پا کند، ما هم خواهیم توانست یک چنین استراتژی را در ایران پیاده کنیم. اما آنچه را که این مقلدین فراوان کرده بودند، موقعیت خاص اجتماعی مردم خویش بود که از نظر فرهنگ، سطح آگاهی، پیش سیاسی — ایدئولوژیک، ویژگیهای نومی و سنتی و غیره از همه مذهب، در وضعیتی کلاً "متفاوت" با مردم کوبا قرار داشتند و بنابراین بدون آشنایی با این موقعیت خاص اجتماعی و صرفاً با تقلید از انقلابات سایر ملل (که خود نشان دهنده بی اصالتی آنهاست) نمی توان استراتژی مبارزه را تعیین نمود. و عملاً دیدیم که این استراتژیهای تقلیدی، چگونه به بن بست رسید و همین مردم (بر خلاف مردم کوبا) با پلیس همکاری کرده و در چند مورد، مبارزین را دستگیر و به پلیس تحویل نمودند!

*** کلام ۱۵۵ بخش خطبه ما نهج البلاغه فی جلد کوچک صفحه ۲۸۸

آیات فراوانی از قرآن، این ساله را دفعاً روشن میکند و بر این امر تاکید مورد که "عمل"، باید بر اساس "تئوری" ها و شناختیهای قطعی انجام پذیرد و این تئوریهای نیز، در جریان عمل بارور شده و به کمال میرسند:

اما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یبرئوا (تئوری — شناخت) و جاهدوا با مؤلیم و انفسهم (عمل) ۱۵۰۰۰ حشرات. ادعوا الی الله (عمل) علی بصیره (شناخت) ۱۵۸۰۰۰ یوسف. یا ایها الذین آمنوا (شناخت) ان تقنوا الله (عمل) یجعل لکم فرقاناً (شناخت) ۲۹۰۰۰ انفال.

والذین جاهدوا فینا (عمل لم یهدینهم سبلاً (شناخت) ۶۹ عنکبوت.

یا ایها الذین آمنوا (شناخت) اذا ضربتم فی سبیل الله (عمل) فتنبیوا (شناخت) ۹۴ نساء.

بنابراین اگر این حقیقت را بپذیریم که "عمل" می بایست حتماً در کادر "شناخت" صورت پذیرد، میتوان این نتیجه را گرفت که، پراتیکی که بر مبنای ضوابط از قبل تعیین شده، صورت نپذیرفته باشد، بناچار باید از لحاظ تئوریک، به جای مکتبی باشد و از منبعی تغذیه شود و این وابستگی، طبعاً "انسان را مقلد بار آورده و اینگونه خلایقیت او را می کشد. اینچنین انسانی، هیچگاه نخواهد توانست مغز خویش را از آثار ضوابط تقلیدی خالی کرده و آنگاه با فکری مستقل بسراغ شناخت حقایق اصیل مکتبی (قرآنی) برود و بنابراین هر گونه تحلیل و تفسیر کارهای مانی مکتبی ارائه شده، بی تاثیر از آن ضوابط تقلیدی نخواهد بود و حتی میتوان گفت که تنها در جارجوب همان ضوابط خواهد بود. اینجاست که می بینیم "عمل"، بجای اینکه وسیله ای برای رشد "شناخت" و تئوری انسان باشد و استعدادهای او را شکوفا ساخته و خلاقیتهای و ابتکارانش را بکار اندازد، برعکس عاملی میشود جهت رکود و سکون آنها و مقلد بار آوردن انسانها. تقلید در عقیده، تقلید در فکر و بالطبع تقلید در عملکرد، از زیانناکترین نتایج عملکردی صرف و بدون شناخت است. و از طرف دیگر، همین عملکردی صرف است که به اتخاذ موضعگیریهای سکنارشیستی و آوانتاریسمی منجر خواهد شد و تکاف بین پیشگام و مردم را عمیقتر خواهد ساخت.

اینجاست که مرز بندی بین پراکسیس (عمل با شناخت وجهتدار) و پراگماتیسم (عمل بدون شناخت و بی جهت) هر چه روشنتر میشود و مشخص میگردد که پراگماتیسم کشنده انسان است و پراکسیس سازنده انسان. و اسیر شدن در همین پراگماتیسم کشنده بود که جریان مبارزاتی مورد بحث را هر چه بدشتر به جریانهای مارکسیستی وابسته کرد و سرانجام باعث به بن بست رسیدن و تلاشی آن شد.

اتخاذ زود رس استراتژی مسلحانه، رها کردن کارهای تئوریک تشکیلاتی، وابستگی به جریانهای مارکسیستی (هم در تئوری و هم در پراتیک)، گرفتار شدن در پراگماتیسم خشک، بیگانگی با واقعیتهای اجتماعی، اتخاذ موضعگیریهای سکنارشیستی و آوانتاریسمی، جدا شدن از متن مردم، به بن بست رسیدن و بالاخره متلاشی شدن، همه و همه عواملی بودند که در یک خط تسلسلی دست به دست یکدیگر داده و یک خلا تشکیلاتی — رهبری را در جنبش کنونی مردم ما ایجاد کردند و مردم را بدون پیشگام، در مسیر انقلاب رها نموده و باعث شدند تا روحانیت که از تشکیلات نسبی و پایگاه توده ای محکمی برخوردار است، از فرصت استفاده کرده و این خلا را پر کند.

و امروز این حقیقت تلخ، درسی بزرگ به ما میدهد که قبل از اینکه بدون شناخت و آگاهی، وارد عمل شویم و اسیر پراگماتیسم کشنده گردیم و بگوئیم که "عمل"، میتواند "شناخت" ما را تکمیل نماید! اسلام را که بیش از یک هزار سال است بعنوان ایدئولوژی مطرح نشده است، بعنوان یک ایدئولوژی حرکت آفرین بشناسیم و آن را پشتوانه عمل خویش قرار دهیم تا بدانیم که برای چه، باید عمل کرد؟

قرآن، بما می آموزد که باید از گذشته های تلخ عبرت بگیریم و با شناخت نقطه ضعفهای گذشته، حرکت آتی آینده خویش را شکل دهیم تا هدایت یابیم و در اینصورت است که به تقوای قرآنی دست می یابیم. "قد خلت من قبلکم سنن فیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبه الکذبین — هذا بیان الناس و هدی و موعظه للممتقین.

هانا که پیش از شما ملت های گذشته (و ماجراهای تلخ و شیرینی را پشت سر گذارند) پس در زمین گردش کنید (و تاریخ گذشتگان را بررسی نمائید) و ببینید که سرانجام دروغ پنداران (حق) چگونه بود — این (بررسی شما)، روشنگری برای مردم و هدایت و پندی برای پروا پیشگان است! *

— در این مورد میتوان به تحلیل خطبه ۲۳۱ در فوق العاده "ویژه" پاسدار و تحلیل خطبه ۳۸ در مقدمه "دشمنان مردم کباند و دوستان آنان کدام؟" مراجعه نمود.

*** "سوره" آل عمران، آیات ۱۲۷ و ۱۲۸. برای بررسی بدشتر به ترمز این موضوع به فصل چهارم "دشمنان مردم، ... مراجعه شود.

پراگسیس انسان ساز

بقیه از صفحه ۱

شما بهترین گروه (هم هدف و هم راهی) هستید که بخاطر مردم حرکت کرده اید (و برای به حرکت درآوردن آنان) امر به معروف کرده و از منکرات جلوگیری می کنید (عمل - ایمان صدری) و (در جریان عمل) بخدا ایمان می آورید (شناخت ایمان قلبی) و اگر "اهل کتاب" نیز جوان شما (در برویه) عمل سازنده یا پراگسیس (ایمان می آورند) همانا برای ایشان بهتر می بود، از ایشان کسانی هستند که (در جریان پراگسیس) ایمان می آورند اما اکثریت آنان ماسکو نافرمانند (و در پراگسیس اسیر می باشند) همانگونه که از سابق این آیه مشخص است در اینجا بر مکتب آیه قلبی، ابتدا سخن از عمل ایمان آمده (امر معروف و نهی از منکر) و سپس ساله ایمان یا شناخت مطرح شده است (توسون بالله). یعنی که ایمان است در جریان عمل و در کوران مبارزه اجتماعی است که به ایمان دست می یابند. اما در حقیقت، مفهوم این دو به هیچگونه تناقضی با یکدیگر ندارد چرا که اگر مجموع آن دورا در نظر بگیریم، بزویه کامل ایمان که حاصل یک رابطه متقابل بین "ایمان قلبی" و "ایمان صدری"، شناخت و "عمل"، "تئوری"، و "پراکتیک" است، مشخص می شود بدین معنا که آیه اول (۱۵) جهاد را بیانگر این حقیقت است که اگر انسان نسبت به هدف و مسیر حرکت خود، ایمان داشته باشد و برای رسیدن به آن حرکت کند (پراگسیس = عمل هدفدار) و وارد صحنه عمل سازنده شود، در حقیقت به مسئولیت های خویش (مسئولیت های که ایمان به هدف، برایش طرح می کند)، عمل کرده و استعدادهای نبغه و وجودیش به رشد و شکوفایی خواهند رسید.

و آیه دوم کدر حقیقت، مکتب آیه اول است این ساله روشن میکند که در جریان عمل و مبارزه اجتماعی (امر به معروف و نهی از منکر که علمی است جهت دار و هدفدار) است که انسان ساخته و پرداخته میشود ایمان قلبی اش شکل می گیرد (توسون بالله). نتیجه اینکه، شخص مومن، ابتدا باید مراحل شناخت و ایمان قلبی را طی کند و آنگاه که به این حقیقت واقف شد که چه عملی باعث سازندگی وی میشود و به عبارت دیگر، آنگاه که پاسخ "چه باید کرد؟" خویش را پیدا کرد، وارد عمل شود و این ایمان و شناخت خویش را در صحنه عمل سازنده، باور کند و این است معنای "پراگسیس" از دیدگاه قرآن و پراگسیس، استعداد های نبغه انسان را شکوفا می سازد و او را بر حرکت واداشته و از سکون و ایستایی می رها کند. پراگسیس، یقین انسان را به راهش، به هدفش و به حرکتش افزایش میدهد و او را به آرامش و سکینه و جود می رساند. و همین آرامش است که ایمان او را می سازد (لین دادوا ایمان) مع ایمانهم و همین ایمان است که او را به عملی هدفدار و جهاد می کشاند (۱۵ جبر) و همین عمل هدفدار و جهاد است که ایمان او را باز هم بیشتر از پیش می افزاید (۱۵ آل عمران) و به یقین و سکینه، بیشتر می رساند ...

۴- نتیجه:

با توجه به آنچه تاکنون گفته شد، به این نتیجه می رسیم که اولین کار برای قرار گرفتن در یک مسیر رو به کمال که استعداد های خدایی نبغه در وجود انسان را شکوفا سازد، مسلح شدن به یک جهان بینی و ایدئولوژی حقیقی است که انسان پیونده بتواند بوسیله آنها به شناخت و نقد پدیده های هستی پرداخته و در جهت هفزاری حرکت خویش با حرکت کلی آفرینش گام بردارد. و این، سر آغاز حرکت جهت دار و هدفدار انسان است (ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین). اما همانگونه که گفتیم، تحقق این جهان بینی و ایدئولوژی برای انسان، نه تنها در صورتی امکان پذیر است که انسان از حالت جمود و سکون بدر

آمده خود را در مسرود خروشان آفرینش که بنوی آفتابوس وجود روان است فرار دهد. مایک بودن و حرکت را نگرستن ممکن نیست باید حرکت کرد تا بتوان حرکت هستی را دریافت، جهان را شناخت (جهان بینی)، به زیر و بمهای حرکت آشنا شد و ضوابط حرکت را (ایدئولوژی) دریافت. و این حرکت جز چیزی جز پراگسیس نیست. ایمان، حاصل پراگسیس است و پراگسیس عملی است که از متن ایمان بر می خیزد، ایمان به جهان و قانونی حاکم بر آن و اینکه این جهان قانونمند، در مسیر شخص، یا حتی همین و بسوی غایتی علوم در حرکت است و پس تمام اجزا و عناصر یک ارتباط ارگانیک برقرار است (جهان بینی توحیدی) و نیز ایمان به مجموعه، باید ها، نباید ها، چه کردنی ها، چه نکردنی ها، چه رزتن ها، ارزش ها، ملاکها و بهارهای مکتبی، که میتوان انسان را در حرکت جهندار و هدفدار آفرینش شرکت دهد و از جدا شدنش از هستی و نابودیش مانع گردد.

و از اینجاست که مرز بین پراگسیس و پراگماتیسم آشکار میشود. پراگماتیسم، مملکتی صرف است، عملی جهت بی هدف و بی شناخت است. پراگماتیسم نابود کننده انسان است. انسان را از خویش بیگانه می سازد و از رود خروشان هستی بیرون می افکند. اما پراگسیس سازنده انسان است، او را با خویش خویش آشنا می سازد و در مسیر رودخانه، بر خروشان هستی فرارش میدهد. پراگماتیسم، انسان را البته میکند، پراگسیس او را از گرداب الیناسون رهایی می بخشد.

۵- جهان بینی و افکار عام، مبنای پراگسیس است:

در یک بررسی عمومی از قرآن، به این نتیجه می رسم که تکیه ای که اسلام به "عمل" میکند، حتی بیشتر از تکیه ای است که به "شناخت" و فکر و اندیشه میکند، چرا که انسانها تنها در رابطه با "عمل" (پراگسیس) است که ساخته میشوند. از سوی دیگر، قرآن با اتصال دادن این عمل به جهان بینی شخص، اندیشه ای که زیر بنای آنست در طیف وسیع تمام واقعیات هستی گسترش میدهد تا واقعیات را آنگونه که هستند دریافت و عمل را بر مبنای این واقعیت گرائی عام، شکل دهد. به میزانی که اندیشه انسان عنایت گرائی و گسترده گری معنری داشته باشد، طبعا، عملکرد وی (پراگسیس) انطباق بیشتری با واقعیات خواهد داشت و در جهت هفاز ساختن حرکت انسان با حرکت کلی آفرینش او، "شناخت توحیدی" او، نقش مؤثرتری ایفا خواهد نمود. چرا که، همانگونه که گفتیم "انسان زائیده تقابل اندیشه و عمل است".

بنابراین، و افکار عامی جهان بینی انسان که از جهتی میتوان گفت ایدئولوژی نیز از آن نشأت میگیرد پیوسته مورد نظر قرآن است، چرا که اگر این جهان بینی پایه در ذهنیات و افکار محرر او واقعیات داشته باشد، طبعا، "ایدئولوژی" نشأت گرفته از آن که مبنای تصحیح کننده اعمال انسان باشد تبدیل به یک سلسله قوانین و دستورات ذهنی خواهد شد که بهاینا انسان را به ایده آلسم و خیالپردازی سوق میدهد. و دقیقاً در همین رابطه است که می بینیم بهایرا سلام پیوسته در دعا های خویش از خداوند می خواهد که او را صاحب یک جهان بینی معنیت گرا و واقع بین گرداند.

"اللهم ارنی الا شیا" گاهی به بار پروردگار! پدیده ها را همانگونه که هستند بمن ینما ؟ قرآن نیز برخلاف بیشتر سقراطی که تمام توجه خویش را محدود به "جهان آدمی" می کند و تنها موجود شایسته بررسی و طبعا "شایسته" موجود بودن را میدان تحقیق و بررسی و شناسایی خویش قرار میدهد. و در رابطه با این بینش عام و واقع گرا است که پیوسته انسانها را دعوت به شناخت رسن و آسمانها و ستارگان و تغییرات دائمی با دها و کیفیت خلقت انسان و توانایی

ش و روز و بررسی دنیاسم و خودی نیز و بشه ... میکند. چرا که اساساً هدف قرآن، بیدار کردن افکار انسانها و رساندن آنها به آن حد از رشد عقلی است که بتوانند توسط آن، روابط پس خود، هستی و خدا را دریابند و درکی وحدت گره از کل آفرینش دست آورند (جهان بینی توحیدی).

۶- پراگسیس: اجتهاد، پراگماتیسم، تقلید

پس می بینیم که قرآن پیوسته بر آنست که انسان ها را با تمام توانان بسیج کند تا به شناخت وحدت گره، به نام پیروانند (پراگسیس) و از این طریق به ایدئولوژی دست یابند که عملکرد بر مبنای آن (پراگسیس)، بتواند آنها را بگونه ای توحیدی سازد، و اما، ایدئولوژی که از طریق پراگسیس دست نیامده باشد، انسان را اسیر دکمهای مکرری میکند و اندیشه او را از بوی و جوش باز می دارد. و همین خاطر است که اسلام برای رهایی انسان از این دکمها و حریمهای مکرری، ساله، اجتهاد را مطرح میکند و اجتهاد یعنی ارائه افکار و نظریات نو از طریق عمل (پراگسیس) در همان آیه ۶۹ سوره عنکبوت چنین می خوانیم:

"والذین جاهدوا فینا لنهینهم سیلنا وان الله لعل الصالحین: و آنانکه در راه ما به جهاد برخاستند آنها را به راههای خود رهنمون می شویم و بدرستی که (اینان) نیکوکارانند و خدا با نیکوکاران است". "اجتهاد" و "جهاد" هر دو از یک ریشه هستند (جَهَدَ) و بنابرین در این آیه میتوان "جاهدوا" را "اجتهاد" معنی کرد. در اینصورت بی بینیم که آیه، چه مفهوم گویا و عمیقی را در بر می گیرد، بدین مضمون که: "کسانی که در راه ما جهاد می کنند، یکنار بکار بردن فیتا = در راه ما، خود نشان دهنده این است که عمل اجتهاد، یک عمل هدفدار است یعنی: پراگسیس) ما آنها را به راههای خود رهنمون می شویم". اما "راههای خدا چیست؟" راههای "خدا ضوابط و استانداردهای حرکت است که چگونه رفتن، از کجا رفتن، از کجا نرفتن، چه کردن، چه نکردن، خطرات را و ... را برای پیونده شخص میکند. و اگر این ساله در رابطه با "اجتهاد" در نظر بگیریم، "راههای خدا" عبارتست از "ایدئولوژی" یعنی مجموعه چه باید کرد ها؟، چه نباید کرد ها؟، چگونه رزتن ها؟، ارزشها، بهارها و ملاکهای ارزش، ...

بنابراین، از دیدگاه قرآن، "اجتهاد" یعنی تلاش و کوشش انسانها برای رسیدن به "ایدئولوژی" (پراگسیس) و همین تلاش و کوشش است که در هر زمانی انسانها را به تحرک و پویایی می اندازد و افکار را از انجماد و دگماتیسم اعتقادی رهایی می بخشد. اما بر عکس، پراگماتیسم یا عمل گرائی صرف بی هدف، انسانها را از تحرک و پویانگی می اندازد و افکار را به انجماد می کشد و دگماتیسم و جزیت اعتقادی را سبب می شود. چنین انسانهایی، از آنجا که پویایی مکرری ندارند طبعا، پویایی عملی نیز ندارند و ناچارند که هر دو زمینه، از منبع و سرچشمه دیگری تقلید کنند و قول فرانتس فانون: "تقلید موعوم میمون وار" که انسان را از شخصیت خویش خالی میکند و اسالت وی را از وی می برد. چنین انسانی دیگر، خود نمی اندیشد، خود تصمیم نمی گیرد و خود عمل نمی کند، پیوسته چشم و دهاش باز است تا بگردان چمی اندیشند، چه تصمیم می گیرند و چه می کنند تا او هم همان را بنهیدند! همان را تصمیم بگیرد! و همان را عمل کند! بنابراین، پراگسیس، انسانها را به "اجتهاد" و امیدارد و پراگماتیسم به "تقلید"

ایمان نهضت پراگسیس، به کفر می انجامد!

پس تا اینجا دانستیم که "جهان بینی" و "ایدئولوژی" تنها از طریق پراگسیس بدست می آید و اگر این مضمون را نیز در نظر بگیریم که "قرآن کتابت کهم" جهان بینی" و هم "ایدئولوژی"

را برای ماسیس میکند، متوانیم چنین نتیجه بگیریم که: تنها کسانی میتوانند قرآن را بفهمند و جهان بینی توحیدی آن را کس کرده و بر اساس دستورالشت (ایدئولوژی) هدایت یابند که در جریان پراگسیس فرار داشته باشند. "ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین - اس کتاب (قرآن) شکی نیست که در آن هدایتی را برای پروا یبختان است".

و اینجا است که این حقیقت بوضوح نمایان میگردد که "متقین" کسانی هستند که در کوران عمل و پراگسیس ساخته شده اند و اصولاً "تقوی"، حاصل پراگسیس و تراز عینی آن در وجود "متقین" است. اگر از یک دیدگاه گسترده و ساله را بررسی کنیم می بینیم که اصولاً "کسانی میتوانند قرآن را بفهمند و از طریق آن "هدایت" یابند و "ایمان" پیدا کنند، که در کوران پراگسیس، خود را ساخته باشند. و ایمانی که بجز از این طریق بدست آمده باشد، ایمانی است باطل:

"انما الباطل یومنون و بنعمه الله یقفون آیا از طریق باطل (طریقی بجز پراگسیس) ایمان می آورند (در نتیجه) نعمت های خدا را کفر می ورزند؟ (۶۷ عنکبوت)

به این دلیل که: چنین مومنی نمی تواند قرآن را بفهمد و در نتیجه، آن را تفسیر به رأی میکند (یعنی آن را بد می یابد) و خود آگاه و نا خود آگاه مجدداً دروغ می بندد. و بدینگونه است که او همچون کسانی خواهد بود که اصلاً "کتاب" را دروغ می بندند و به آن ایمان ندارند. ایمان، هر دو در زمره کافرینند.

"و من اعظم من اقرنی علی الله کذا" او کذب بالقول لما جاءه الیس فی جنبه شیء للکافرین و چه کسی متکبر تر از آنست که (قرآن را بد بفهمد) در خدا دروغ بندد و یا از تزمان که حق را پلر دشت صحیح قرآن برای او آمد، آن را دروغ بنماید؟ (۷۲ آل عمران صورت) او سزاوار دوزخ نیست؟ (دوزخی که) جایگاهی (است) از برای کافرین؟! (۶۸ عنکبوت).

بنابراین کسی که بخواهد از طریقی بجز پراگسیس ایمان بیازد، راجعاً به "کفر" خواهد انجامید، برای بررسی بیشتر این موضوع، باز هم سراغ قرآن می روم و سوره "مومن" را مورد بررسی قرار می دهیم:

بسم الله الرحمن الرحیم - بنام خداوندی که در این جهان بهر هگان و در آن جهان برگزندگان بخشنده است.

اولیست الذی یکذب بالذین - آیا آنکس که دین را (کذب = مجموعه ایدئولوژی و جهان بینی را) تکذیب میکند (و نسبت بدان کفر می ورزد) دیدی؟ اگر سخاوخی تکذیب کنندگان کتاب و هدایت (کاروس) را بسنی روکن بطرف آن کسانی که یتیم را از خود می رانند و مسکین را برگزتن طعامش (حق) قانونی اش) بر نمی ریزند (ذلک الله الذی یدع الیتیم) و الا یحیی علی نام المسکین) - ایمان کسانی اند که در جریان پراگسیس قرار نگرفته اند و بنابرین برداشت صحیحی از کتاب نکرده اند و در نتیجه، حرکتشان در گرا در ضوابط و استانداردهای کتاب نیست و همین دلیل است که در جهت نابودی فقر فرهنگی (بدع الیهتم) و فقر اقتصادی جامعه (ولا یحیی علی طعام الیتیم) گام بر نمی دارند و آن را برای برقراری نظام اجتماعی مبتنی بر قسط هوار سازند (۲۵ حدید). نمود عینی عدم درک صحیح ایمان از کتاب، این است که قالیگرا هستند که محتوی گرا، اینها قالب های مکتبی را تبلیغ می کنند اما نسبت به "محتوای

۱- در آیه بندی (۶۹ عنکبوت) خداوند طریق صحیح فهمیدن قرآن را بیان میکند که قبلاً در مورد آن بررسی کردیم.

۲- این سوره قبلاً در کتاب "دشمنان مردم ۴۰۰ تحلیل شده است و برای دریافت مفهوم روشنتری از آن لازمست که این دو تحلیل را همام با هم بررسی نمود. بقیه در صفحه ۶

بقعه از صفحه ۵

آن "گافرد لداست که "نار" را بجای اسکندر با دارند (افامه - ص ۲۵ - مکتوب ۲۵) - معنایند (فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهما ساهون) و بهمن دلیل است که "نار"، در زندگی مبنی ایمان، بجای اینکه وسیله ای باشد در جهت هنگامی با مردم و عامل اتحاد نیروها در راه مقابله کردن با بی "والذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوة و اهرم ثورهم بهمن و ما رزقاهم یغفون - والذین اذا احبهم التی و هم یغفون - و آتانهک ندای بروردگار خوش را لبیک گفتند و نار را بر پا داشته و بر تبارش را در پس خود به مشورت گذاشتند و از هر آنچه که برایشان دادیم انعامی می کنند - و آتانهک هر آنگاه که سستی پنهان برایشان وارد آید، از یکدیگر باری می جویند - ۲۸ و ۲۹ (ثوری) - وسیله ای میشود در جهت ارضاء کسودهای نفسانی انسان که با خود نمایی کردن، مردم را برغیرند (والذین یزینون) و مانع از هر گونه حرکت و بویستی گردند (و یمنون الماعون).

آری! عدم درک صحیح مفاهیم مکتبی از جمله "نار" - سبب میشود که نماز که در حقیقت خود، یک پراکسیس است که حاصلش هنگامی و همراهی با مردم در جهت نابودی بی (۲۸ و ۲۹ ثوری) و با عامل باز دارنده و محضات و منکرات (۲۵ مکتوب) است، تبدیل به یک مانعی در راه حرکت و پویندگی انسان گردد یعنی که پراکسیس تبدیل به پراگماتیسم شود. اینجا سبب است که می بینیم "نار" بصورت یک سری آداب و عادات تکراری و بی هدف در مباد و جنبش نماز گذاری (فویل للمصلین) در محدوده فالسفا و در زیر فشار "فاد" الفالین، می ماند و هرگز به "محتوا" رانمی برد. او دیگر به "دین" ایمان ندارد (یکدیگر باالدین) چرا که دین، او، دینی نیست که لمان وار با پای برهنه سرزمینهای تعدیده، مکتبها و مذهبها را در نورددیده باشد (پراکسیس) و سپس بدان دست بافته باشد تا او را هدایت کند (والذین جاهدوا فیها لیتدیهم سبلان) و اما همچون ابودری باوند که از دو سال پیش از ظهور محمد (ص) خود را از قید و بندهای اسارت آور شرک و غلات رها نموده باشد و تشنه کام در انتظار باران رحمت حق باشد (و ما اولئک الا رحمة للالین - ۱۵۷) "انها" (این نامه صلو) (سخن پیامبر در مورد ابودر) و ایمان به دین است که ابودر را آتجان ساخته است که در مقابل مردمی که بتی و دولت حکومت عثمان - معاویه داده اند می ایستد و می گوید:

"عجبت لمن لا یجد حقاً فی بیته کفلاً یخرج علی الناس شاهراً" سیفه - عجب دارم از کسی که در خانه خویش توبی برای خوردن نمی یابد و با شمشیر آخته، بر مردم نمی شود!

و اینچنین است که او، "مکتب" را بر برگرفتن طعاش (حق قانونی اش) می نوراند و مصادق آیه "ولا یحضر علی علم الکسین" قرار نمی گیرد و مهم این است که نمی گوید: باید قیام مسلحانه کند! بلکه میگوید: تعجب می کنم که چرا چنین نمی کند! یعنی که در "باید" آن شکی نیست، در "نگردن" آن تعجب است و این یعنی گوید: تعجب می کنم که چرا چنینست بر روی جباران و مستگران نمی کند! بلکه میگوید: عجب دارم که چرا بر روی "مردم" شمشیر نمی کشد! و با این سخن خوش نشان میدهد که جهان بینی نوحدی دارد و ببنی شعی! چرا که یک فرد را در پیوند ارگانیک با جامعه می بیند و بالکس و نیز بر این اعتقاد شیعہ سخت استوار است که: وقتی حقی

۱ - "بفی"، انحرافی است که فالین به پیام آنها (رهبانان) در مکتب ایجاد میکنند. در سال اول آرمان مستضعفین در مورد تحلیل آیه ۲۱۴ سوره بقره رجوع شود.

۲ - اشاره به حدیث پیامبر است که فرمود: "ابودر از دو سال پیش نماز میخوانده است!"

پایمال میشود به تنها ظالم، بلکه تمام کسانی که در مقابل ظلم وی سکوت کرده اند مسئولند و دشمنان

آلوده است!

"لن الله انه قتلک و لن الله انه ظلمک و لن الله انه سعت بذلک و رخصت به - خدا لعنت کد موی را که او را به قتل رساندند و خدا لعنت کد موی را که به تو ظلم کردند و خدا لعنت کد کسائی را که این سخن را شنیدند و (با سکوت خویش) بدان رضا دادند!"

آری! ابودر این جهان بینی و این سستی عمیق را به در گرداب مطالبات و بر سپاهی تئوریک و فلسفه و عرفان و درسهای پیچیده، حوزه های علمیه، بلکه در حرمان عمل سارنده (پراکسیس) بدست آورده است. مکتوبه یکبار و دو سال پیش از ظهور محمد (ص) "افامه" ص ۲۵ - مکتوبه و پس از آنکه محمد (ص) به رسالت پراکنده شد فقط با یک نشست و یک نماز، به "دین" او ایمان می آورد، و همین نماز، او را هدایت میکند (ذلک الکتاب لا یبیه هدی للمفلین) و احساس می کند که آنچه را که بدنیالش بوده است، در همین نماز! "قولوا لا اله الا الله فخلصوا" - امانه است.

آری! خنده بن جاده، غباری، بدوی صحرا گردی که هنوز هم که هنوز است ما نتوانسته ایم نظیر او را داشته باشیم! و بهمن دلیل علت انحرافات و بدیختی ها و مذلتهای خود را نباید به گردن این سیدداریم که پیامبر حضور ندارد، امام هم حضور ندارد و بنابراین ما به انحراف دچار شده ایم! نه تنها امروز، بلکه هر زمانی، هم پیامبر حضور دارد و هم امام، اما آنچه که حضور ندارد و تمام سبب کارگی های ما هم از آن است، ابودر است، آری ابودر!

نتیجه:

نتیجه اینکه، یکی از ویژگیهای پراکسیس فعلی از احادیث ابودر (۶۹ مکتوب) این است که پیونده را با یک موضع "محتوایی" با مکتب روزی می یارد نمیکشود "فالی" - و فالسفا را بل افعال به محتوا هافرار میدهد. لذا کاداسین به دین (یکدیگر باالدین = گافین) کاسیر پراگماتیسم هستند، یک موضعگیری "فالی" - سبب مکتب دارند (والذین هم عن صلوتهما ساهون) این فالتکرائی ایمان است که سبب میشود تا هم خود را صانع سازند و هم اجتماع را (والذین یزینون و یمنون الماعون) چرا که در این مکتب، راه انسان، از راه اجتماع جدا نیست و این دو در یک پیوند ارگانیک با یکدیگر سر میگردانند، نابودی یکی، نابودی دیگری را بدنبال دارد و سازندگی یکی، سازندگی آن یکی را!

اما این فالتکرائی کاداسین، خود نشان دهنده عدم درک صحیح مکتب و مفاهیم مکتبی است. و خود این عدم درک صحیح مکتب، رانیده، حضور داشتن در صحنه پراکسیس و اسیر بودن در میدان پراگماتیسم است. بنابراین، ایمانی که از غیر طریق پراکسیس حاصل شود، ایمانی فالی و بی محتوی خواهد بود که در نهایت، هم انسان و هم اجتماع را به نابودی خواهد کشاند.

۸ - انسان نمونه میوه مبارزه است و اجتماع

نمونه ثمره حرکت!

در بررسی هایی که از خط ۵ در مقدمه کتاب "دشمنان مردم کیانند..." "کردیم به این نتیجه رسیدیم که از دیدگاه امام، انسان میوه مبارزه است و اگر از حرکت و تلاش باز ایستد، همچون آب را کدی می گردد و از بین می رود، اما اکنون در تکمیل این نتایج حاصله، باید بر این نکته تکیه کنیم که مقصود امام از حرکت مبارزه، همان "پراکسیس" یا مبارزه همدار و چندر است.

همانگونه که در آیه ۱۱۰ سوره آل عمران که

زینا را مشهور

۱ - به درس دوم آرمان مستضعفین مراجعه شود.

فلا "آرا بود بررسی فرار دادیم، مشاهده می کنیم، محابدت و مبارزه، احتیاطی (امر بحرف و نهی از سکر)، قبل از اعلان بجای طرح شده است (بوسون بالله) و این بدین خاطر است که اصولاً از دیدگاه قرآن، انسان باید در گروان سختی ها و مشقات عروج کند.

"لعد خلقاً الانسان فی کبد - همانا که انسان را در مان سختی و مشقت آفریدیم" (۱ - بلد ۴)، "یا ایها الانسان انک کاذح الی ربک کذا" - فلاقیه - های انسان! همانا که بولا کسری سوی بروردگارت (و در حرمان اس تلاش و کوشش) او را ملاقات میکنی! (۶ انفاس).

بنابراین خداوند در آیه، فوی (۱۱۰ عمران) میخواد همان "ماله" عدم عمل و مسئولیت انسانی اجتماعی (پراکسیس) را بر ذهنیت و ایمان فلی بیان کند. و از سوی دیگر، این حقیقت را مطرح میسازد که همانا تریس مسئولیت اجتماعی و جهاد و تلاش در راه مردم، منتهی به خدا برستی خواهد شد. این، بعدا برست را تسلی است که میتواند مردم دوست حتمی باشد!

اما آنچه که در اینجا حائز اهمیت است این است که چون انسان و اجتماع یک رابطه ارگانیک با یکدیگر دارند، طمناً "هرگونه تاثیر و تاثری که بر یکی وارد شود عیناً به دیگری انتقال می یابد و بنابراین انسانی که در جریان مبارزه و درگیری با سختی ها و مشقات برای رسیدن به مدارح عالی کمال (پراکسیس) ساخته شد تاثر مستقیمی در اجتماع خواهد گذاشت و آن را نیز به حرکت، تلاش و مبارزه و امیدارد (پراکسیس) و بدینگونه است که انسان و اجتماع نمونه ساخته میشوند.

سوره بلد، سند گویایی است از اینکه قرآن، انسان و اجتماع نمونه را حاصلی از پراکسیس میداند. و بررسی آن، میتواند حقایق تازه ای را برای ما روشن کند.

"بسم الله الرحمن الرحیم - بنام خداوندی که در این جهان بر همگان و در آن جهان برگزیدگان بخشنده است." "لا اقسام بهذا الیلد - سوگند بنام دین شهادت" - بلد، "جامعه، نمونه و الگوی بشریت است" (افامه - ص ۱۲۴ بقره). اگر جامعه ای در زیر چتر عمل، حرکت، تلاش و پویندگی همدار خوش به مکتب و قرآن و هدایت رسد (۲۸ بقره) و عوامل سکون را و نیروهای ارتجاعی بازدارند - بنوام - نسنند و از حرکت بازدارند، با درهم کوبیدن این موانع جامعه میتواند به سوی نقطه های ایده آل مکتبی انسانی - اجتماعی خوشی تامل آید و امتی نمونه تشکیل دهد که بشریت را سرمتهی باشد (بلد) و این ایده آلی است نه چندان دور (اشاره به "هذا" که ضمیر است برای اشاره به نزدیک) چرا که وقتی ملت در گرداب مکتب (قرآن)، به تلاش و حرکت برخاست و به جریان افتاد، رسیدنش به اهداف مکتبی، بسیار سریع و حتمی خواهد بود. و البته این جامعه تلور، نمونه تاریخی است از تلاشها، کوششها، تحمل سختی ها و مبارزتها و مبارزات بی وقفه انسانهای نمونه برگزیده ارباب اجتماع که رهروان مسر مکتب اند!

به این ترتیب، این جامعه که رانیده، پراکسیس انسانی است، نه تنها خود بر مبنای ضوابط و روابط قسط استوار شده است (۲۵ حدید) و از این نظر، الگو و سبیل مکتب است، بلکه از نظر انسانی نیز دارای الگوها و نمونه های، ایده آلی میباشد و بنابراین در این جامعه، رشد انسانی و اجتماعی، همگام و همافز باهم صورت میگیرد. چرا که از نظرگاه جامعه شناسانه و انسان شناسانه، اسلام، "اجتماع" و "فرد" در رابطه با یک حرکت سازنده، تاثر پذیر و تاثیر

خداوند، این حقیقت را در آیات بعدی بیان کرده است. و والد ما و لکده سوگند است در ردیف سوگند قبلی لقد خلقنا الانسان فی کبد. آیه اخیر که پاسخ دو سوگند قبلی میباشد بیانگر این است که "بلد"، جامعه ای است که تلور تلاش انسانی می باشد

گذاری مقابل دارد. "فرد"، به معنای کسی که رشد فرهنگی خود را کامی یکی بیشتری برخوردار میشود. قدرت و اکتان بسیاری برای عصر محیط و احاد و کربسای سادی در مطالبات حاکم برجاست دست مآورد. و از این طریق، خود در تربیت خویش و جامعه خویش در حالت مستقیم می کند. و بر مکتب، "اجتماع" تریه بر مکتب که در مسر کمال و رشد بایندگی به پیش می رود و ساخته میشود، زمینه را برای رشد و تکامل افراد خویش فراهم میسازد. بنابراین، این مسأله که: "آیا برای رسیدن به آن جامعه، نمونه، آن بلد، ابتدا، باید "فرد" خوب و صالح ساخت و تربیت نمود یا "اجتماع" خوب و صالح؟ "اولاً" قابل طرح شدن نیست، چرا که این دو اصلاً حدادی پذیر نیستند و آنچه که در تربیت نگامی این دو را سدید می بیند، "پراکسیس" است. انسان، نهادن جریان یک مبارزه، دائم اجتماعی (می بینیم که پراکسیس فردی تنها در تقابل با جامعه مفهوم می یابد) است که در مسر تکامل و رشد بایندگی قرار می گیرد و سلمان کامل و تمام (انسان ایده آل مکتب) تنها با توجه به میدان بین "عقیده" (شناخت) و "جهاد" (عمل) ساخته میشود. "جهاد" دینی می یابد که: "ان الحیو عقیده و جهاد - حیات (راستین) انسان (و اصلاً" موجودیت وی) در عقیده، و مبارزه در راه عقیده نهفته است!"

بررسی نمونه، عملکرد پیامبر در جهت ساختن "بلد" (افامه وسط) نیز روشنگر همین تاثر پذیر و تاثیر گذاری متقابل "فرد" و "اجتماع" در جهت سازندگی است. حرکت پیامبر کلا شامل یک مکانیزم دو مرحله ای بود: "مرحله اول، مرحله فرد سازی جامعه (دوران ۱۳ ساله مکتب) و مرحله دوم، مرحله جامعه سازی (دوران ۱۰ ساله مدنی). در ابتدا پیامبر سعی داشت که در مکتب یک سری افراد را بر اساس پراکسیس سازنده پرورش دهد و آنها را در یک حزب پیشگام متشکل سازد. پس از آن وی در مبارزات داد و در کشاکش بیش از ۵۰ نرد، جامعه را به بلادیده ساخت. و بدینگونه بود که مکتب و تشکیل "بلد" برای او، امری دور و غیر ممکن نبود و او نتوانست با کمتر از دو هزار کشته از دست و دشمن! نه تنها مسیر تاریخ بشری را عوض کند بلکه مکتبش انقلابی خارق العاده، جامعه ای را در مرحله بدوی و قبله ای و جاد نشینی و حتی ما قبل تاریخی! به یک جامعه "بیشترینه" ایدئولوژیک با فرهنگ و مدنیتی تکامل یافته در سطح بین الطللی و نهادهای اجتماعی بسیار نو و مترقی جایش دهد! و مهتر آنکه قدرت عظیم مذهب را که تاکنون در خدمت اربابان زور و زور قرار داشت، بسمت مردم و بضع مستضعفین تغییر جهت داده و آن را با پراکسیس همافز نماید! و آنچه نیرو و وقت و حرکت و عمل و تلاش... را که در کنج محاربا و کوشه، دیروها و بتخانها بهر صرفت در آن تکامل و حرکت جامعه بشری و نابودی اصطکاکهای مسر رشد بایندگی بشر یعنی نابودی برج و باروهای استبداد و استثمار و جهل و خرافه، تودمها و تقویت روح عدالتخواهی و رشد فرهنگ انقلابی و علم و هنر و... به خدمت بگذرد، مادر برامون پیامبر، حتی یک عابد دیرنشین و یک صصای گوشه گیر و خانه نشین را نمیتوانیم سراغ گرفت. حتی "اصحاب صفه" که عرفا و زهاد ما خود را به آنها منصوب می کنند افرادی شمشیر بدست و آماده، ماوریت و جهاد بوده اند که دل از خانه و زندگی شخصی برگزیده و همه چیزشان را در مسر مبارزه برای عقیده و ایمانشان به خدمت گرفته بودند. آری آنها، برای اینکه همه وجود و تمام لحظات عمرشان را در جریان پراکسیس و مبارزه اجتماعی بسر برند، به صفه مسجد پیامبر پناه آورده بودند نه برای هدر دادن خود در گوشه و خفا و شکاف کوهها و بوسیدن

۱ - البته این تاثر گذاری و تاثیر پذیری متقابل، در رابطه با یک حرکت مخرب نیز وجود دارد. برای بررسی این مسأله به درس دوم آرمان مستضعفین (مستضعفین تنها پشتوانه...) مراجعه شود. بقیه در صفحه ۷

در کتب نهضت‌های رده بررسی و رهنایت خویش! پس می‌بینم که در اسلام، "فرد" در حراب مبارزه "اجتماعی" و تلاش برای سازندگی "حاجه" اسکله حاجه می‌شود، پیامبر، خود پسر الگو و نبونه، این سازندگی است یعنی که خود پیامبر هم در حراب تلاش برای ساختن "بلد" بود که حاجه شد: "و انت حل یهدا البلد - و تو در این شهر حلول کردی!"

حل شدن پیامبر در این حاجه، نبونه، خود شایسته این است که در متن مردمی که در مسیر کمال قرار گرفته اند واقع می‌شود و همگان با آن راه رفتن می‌کند، چرا که: "کل یعمل علی شاکسته هر کس بر اساس ذات و فطرت خویش عمل میکند" (۸۴/۱)، عملکرد آن کسی که ظالم و مستکبر است بر اساس فطرتی است که طبیعتاً بر سرش شکل گرفته است، و بر عکس، عملکرد انسان عادل و حق پرست، بر مبنای فطرت عادلانه و حق طلب او انجام می‌گیرد. آنچه که فطرت پاک و عادلانه پیامبر را شکل داده و عملکردش را بر مبنای آن قرار داده است، همین "بلد" یا حاجه، نبونه بوده است که وی در حراب حرکت رو به کمال آن حل شد!

و از سوی دیگر، انسانها نیز فطرت عادلانه و خوش را بر اساس الگو و نبونه، عینی مکتب و در حراب پراکسیس شکل می‌دهند و بدین خاطر اسکله فراتر می‌شود که "بلد" را بعنوان جامعه، نبونه ایده‌آل را مطرح میکند، در کنار آن، انسان نبونه ایده‌آل را نیز مشخص می‌نماید: "لقد کان لکم فی رسول الله اموه حسنه - تحقیق که در (کنش) (فرمانرو) رسول الله نبونه‌ای عالی از برای (رشد و تکامل) شاست!"

پس، "بلد"، سازنده، رسول الله است و رسول الله، نبونه، والگویی اسکله انسانها با در نظر گرفتن آن، می‌توانند در "بلد" ساخته شوند. در ادامه، سوره، این ساله مطرح می‌شود که این انسان و حاجه، نبونه و ایده آل، خود را دیده، پراکسیس است: "و والد ما ولد - و سوگند بخورم و آنچه می‌زاید!" چرا که، همانگونه که فلا، نتیجه گرفتیم، "بلد"، رانیده تلاش و حرکت و پیوندی انسانهاست و اصولاً، خود این انسان، یک برخورد دالنگی است و وجودش ترکیبی از نهادها و کنشها و در گیربها و برخورد هاست و شخصیت او، تلور سئولیتها و خود آگاهیه و شناختی او نسبت به تضادهای وجودی است که این شناختها و خود آگاهیهها نیز در حراب پراکسیس بدست می‌آیند: "لقد خلق الله انسان فی کبد - همانا که انسان را در کوران سختی‌ها و مشقت‌ها خلق کردیم!" در این آیه، "لقد" متضمن جواب سوگندهای قبلی و تأکید بر آنهاست که بر تائید پراکسیس در سازندگی انسان بیش از پیش تکیه میکند.

آیا چنین انسانی، می‌تواند پیش خود چنین تصور کند که هرگونه رنج و سختی برای همیشه از سر راهش برداشته شده و تمام ناهمواریهای مسیر برایش هموار و گذشتن از آنها آسان گشته است؟ آیا می‌تواند چنین پندارد که حرکت و تلاش و مبارزه به پایان رسیده دوران راحتی و آسایش فرا رسیده است و عبارت دیگر، تکامل پایان یافته است و دیگر هیچکس بر او توانایی ندارد؟!؟

"ایحسب ان لن یقدر علیه احد - آیا انسان می‌پندارد که هیچکس بر او توانایی ندارد؟" و در هر زمینه‌ای که خواست می‌تواند عمل کند و هیچ فاطهای برای کنترل او وجود ندارد؟ و در حقیقت، پس پراکسیس و پراکسیسم تلاقی موجود نیست؟

خیر! انسان باید بداند که حرکت، هیچگاه پایان یافتنی نیست و سختیها و مشقت راه، همیشه

پس، به بحث قبل (دالکتیک اسلامی؟ کور یا روشن؟) مراجعه شود.

وجود دارند، کسی که این ناهمواریهای راه را حمل کند و در مقابل با آنها خویش را بسازد، جوان حوسار معضای خواهد بود که در اثر حرکت و حراب سازندگی، آس رلال و صاف می‌گردد. اما آن کسی که تسلیم موانع حرکت شده و راحت طلبی را برگزید (اواسط فاراج - خطبه ۵) جوان مردابی خواهد بود که در اثر حرکت نکردن و حراب ساس، کدیده و زو به نابودی گذاشته است (هذه ما نحن - خطبه ۵). این سکون، تسلیم و راحت طلبی، ساحبهای آسان را از سبب و مسئولیت او را رایل می‌گرداند و او را در صورت فصل درمی‌آورد و او همچون لغمای که گلو می‌خورند، آن را می‌گیرد، مانع حرکت و روند سازندگی جامعه می‌شود (ولقعه یقیض بها اکلها خطبه ۵)... و او آنجا در این کدیده‌گی، انحراش و سکون خویش غرق است و آنجا راحت طلبی براس گوارا شده است که نبونه، لاسها و مبارزات گذشته، حوس را نابیده می‌کند و اوسو مجبور که چرا سرمایه، عمر حوس را در آن راه تلف نمود! "یقول اهلتک ما لا لید" - می‌گوید که سرمایه، بساری را تلف کردم!"

انحناش که دیگر، غرور و نخوت، او را فرا می‌گیرد. و به آن درجه ارجوحه فرو می‌برد که دیگر هیچ درسی را بالا بر خود نمی‌بیند: "ایحسب ان لم یره احد" - می‌پندار که هیچکس او را نمی‌بیند (و بر او تسلطی ندارد) "و بر او حرکت را و تکامل را با پایمان باطنی کرده است و حال آنکه اسکله اساسی که خود را سوه مبارزه می‌داند و معقد است که باید در مسیر تکامل قرار بگیرد تا رسیده گردد، دیگر غرورها و خود پسندی‌ها نمی‌تواند او را اساع سازند و از خود، سگانه‌اش کنند (خطبه ۵ - وضو) تیجان العافره.

این سکون، این راحت طلبی، این کبر و غرور و بالاخره این خود فرومونی، جسمهای شناخت انسان را کور می‌کند و دیگر نمی‌تواند حقیقتها را از واقعیتها تشخیص دهد. دیگر نمی‌تواند درک کند که در گرداب پراکسیسم اسیر شده است و سکون و راحت طلبی، او را چونان مردابی به کد کشیده‌اند. البته‌ای شناختی (جنبشی و زیانبها و لسل) و دیگر کارائی حوس را در جهت آگاهی بخشد و او و هددهار کردن عیش و دست داده‌اند و بنابر این پس "اربار شناخت" او و "خود شناختن" انقطاع و حدایی حاصل شده است. این اسکله حد او بداند در ادامه، این سوره می‌رسد:

"لن یجعل له عینین و لسان" و شغفتن - آیا ما برای او چشم و زبان و لسان قرار نداده‌ایم؟ تا سوسله، آنها حقیقتهای هستی را درک کند و واقعیت زندگی خویش را با آنها تطبیق دهد؟ نحوه بیان این سوال، خود نشان دهنده، این است که با بخش منفی است! یعنی او در عین اسکله این ابراهای شناختی را داراست اما نمی‌تواند به شناخت دست یابد!!

■ امام در خطبه ۵، انسانها را به حرکت و مبارزه با موانع راه دعوت می‌کند و پس از آن می‌گوید که این حرکت و مبارزه باعث خواهد شد که تاجهای کبر و غرور را از سر خویش برگزید و زمین بگذارد: وضو و تیجان العافره؛ و بنابر این سکون و راحت طلبی، انسان را به پرتگاه کبر و خود پسندی سقوط می‌دهد.

ادامه دارد

بعلت فشار اقتصادی زیاد خواهشمندم هرچه زودتر وجوه آمان، پیام و نشریات وابسته به انتشارات مستضعفین را به حساب شماره ۷۱۵۸ بانک صادرات شعبه ۴۸ میدان امام حسن واریز نمایند.

نشانی انتشارات مستضعفین
خیابان جمهوری اسلامی نبش چهارراه لاله‌زار
پاسان فروهر، طبقه دوم

سیر پیدایش مستضعفین

میران بوده‌ها، ظلم و ستم سیاسی و اقتصادی برآنها و فئودالها را احساس می‌نمودند و بر سفر خود نسبت به آنها می‌افزودند. لذا دوران حکومت نکلاهی اول را باسی دوران سدید سفر بوده‌ها از رسم استبدادی برآنها، و نظام استعماری فئودالها بحساب آورد. بعد از او، فرزندش الکساندر دوم به تحت سلطنت جلوس کرد و از هان اوان سلطنت خود را با حتم و مغربی بالقوه که باسی از ستمگرهای بدش بود مواجه می‌دید. لذا در صدر بر آمدن راه نجانی باید و ظهور حتم و نفیست بوده‌ها را به معنوی افکند تا چند صاخی دیگر به ستمگری های برآنها دایم بحسد، راه نجانی برای او وجود نداشت، بحزبوسل به برآمدهای اصلاح طلبانه و ننجنا، کنترل حتم و نفرت حرومان، بدین منظور به مجرد جلوس بر تحت سلطنت به اجرای برآمدهای اصلاحی روستایی همت گمارد و در این راه اقداماتی بعمل آورد که تنها دوا می‌شد سلطنت مطلقه نزارها بود. اقدامات اصلاحی بیشتر بدین خاطر بود که از رشد شایسته نطفه مبارزه جلو گیری کند، چرا که نژاد نزارها بی عسوسی را عامل مشدد آن می‌دانست و به همین جهت سعی فراوانی نمود تا از نزارهایی عمومی اندکی بکاهد. براین اساس اصلاحات او تنها به جهت فرونشاندن حتم بوده های ستم‌دو در ضمن رقابت با حبشیت افزایشده اروپایی غربی انجام می‌شد.

این اصلاحات اگر چه نیروهای عوامی توده‌ها را به رکود کشاند، اما در مجموع در این دوران، بویژه در ساسه اصلاحاتی که در رقابت با اروپای غربی انجام می‌گرفت، زمینه آگاهی اجتماعی - سیاسی توده مردم، اندکی مساعد بنظر می‌رسد، چرا که روشنفکران آزادخواه میدان عملگرود مساعدت‌های از نظر فعالیت سیاسی یافتند. بدین معنا که روشنفکران آزادخواه علاوه بر اینکه توانستند با افکار و آراء آزادخواهانه اروپا بیشتر آشنایی یابند، امکان برقراری تماس با توده‌های شهری روستایی نیز تا حدودی بر ایشان مساعد بود. با وجودی جریانات فکری آزادخواهانه و نو آورهایی که از اروپای غربی بویژه فرانسه نشکست می‌گرفت، در روستا، کلیسا نیز که پیوسته با هرگونه نوآوری در پیگار بود، بر سببند

مبارزات با روشنفکران می‌افزود. از یک جهت بخاطر وابستگی ارگانیک کلیسا با برآنها و فئودالها و از طرف دیگر بواسطه هامت گذشته گرا و منجمد و ارجاعش لذا، روشنفکران و دانشگاهیان بتدریج بیشتر در تنگنا قرار می‌گرفتند و به آهروا کسانده می‌شدند.

عملگرود کلیسا در حلو گیری از گسترش افکار آزادی خواهانه روشنفکران به متن توده‌های شهری - روستایی زمینه‌های تنفر روشنفکران را از کلیسا و مذهب که در اثر ارتباط با غرب بدتر گذشت از آن در درونشان کاشته شده بود تشدید می‌کرد و بتدریج روشنفکران از مذهب (مسحبت) بری می‌شد.

اما موارد اصلاحات الکساندر عبارت بودند از اصلاح امور آب و هوا، شهرت اصلاحات مورفاتی و... گذشته یعنی نکلاهی اول با استعداد و اختیاری فوق العاده جلوردهای فکری آگاهی بخترابهمان توده‌ها می‌گرفت و الکساندر دوم با اصلاحات نیم بند و ظاهر فرب بود. با این حال در این دوران زمینه فعالیت سیاسی در میان توده‌ها بظاهر مساعدتر از پیش چشم می‌خورد، لیکن ظاهر فربهای رژیم روستاییان سرف فراهم گشت. با آگاهی و بیداری توده

و نوبدی ناشی از بیکاری بسر می‌برد و با در مشاغل جون سوداگری کالا لای قاجاق و با راهزنی متولند، از اهم وظایف دولت محسوب می‌شود. چرا که خلق بلوچ در سمای این انقلاب رمز پیروزی خود را مشاهده می‌کند و سادات خود را در آن می‌یابند و انتظار دارد که رژیم فعلی راه جز رود تر اقدامات فوق را جامعه معاند بودن. خلق بلوچ هنوز از این انقلاب قطع امید نکرده تا جوان دگر خلقهای اقلیت روبا روی آن بایسد، هنوز اسدوار است که انلاب دروازه های روشن آزادی عدالت، استقلال فرهنگی و... را برویش بکشد و های پیروزی را در آغوش کشد. خلق بلوچ در امید است که دولت موقت انتقال و رهبران انقلاب رنجیره اسارت و بردگی را از وجودشان بگسلد و حقوق طبیعی و ملی او را بدو باز گردانند. خلق بلوچ طبیعی تسرین وطن و مطبوع ترین مکانها را دایان پاک ایران میدانند و آنچه می‌خواهد جدا شدن از ایران نیست، بلکه فقط این را می‌خواهد که در چهار جوب این وطن، آزاد و بی زنجیر زندگی کند و خود امورات محلی خود را اداره کند. اینها همه خواسته‌ها و مشکلاتی است که دولت و رهبران انقلاب می‌توانند قبل از حادث شدن اوضاع در منطقه و ایجاد بحران خونینی چون بحران خونین کردستان، با قاطعیت مرتفع ساخته خلق بلوچ را به رمانش ناخال سازند. چه اگر دولت و رهبران انقلاب نایستی خود را در مرتفع ساختن مشکلات جاری این منطقه که غالباً "حول محور اقتصادی و فقر شدید و گرسنگی طاقت فرسا می‌چرخد. نشان ندهند، مسئول تمام وقایع و بحرانهای احتمالی است که بوقوع خواهد پیوست، چرا که اگر بحران را در این منطقه اوج گیرد، طبیعتاً همانگونه در کردستان مشاهده می‌شود، برادر در برابر برادر قرار می‌گیرد، و سیلاب خون برادر بدست برادر جاری می‌شود. و چنین پیش‌بینی می‌شود که اگر در آینده بحران در این ناحیه اوج گیرد، با اوج گیری مبارزات دیگر اقلیتها، دولت و رهبران انقلاب در یک بن بست نومیدکننده سیاسی قرار خواهند گرفت که در نتیجه آن دست به محدود کردن و سلب آزادیها و حاکمیت اختیاری و سانسور خواهند زد.

والسلام

های روستایی، سوسهائی بر علیه نظام سرف آغاز شد که اصلاحات نسبی الکساندر مینی برلغو نگاری و بردگی را راعس منجر گشت، در حالیکه اراضی زراعی همچنان موقوف ماند. با این توش، راعس سربوهای لاسنهای خود را در عقب ستمی نسبی برآنها و فئودالها به عینه خاصه کردند، و در نسخه آن از فیدو بند سروازی آزاد کردند، لیکن آن نیجهای که باید، عایدشان نگشت، چرا که تنها به نیمی از زمینهای سربوئی دست یافتند و نیمی دیگر از اراضی به طبقه اغیان اخصا یافت. و این ناشی از فقدان نیروهای مردمی هدایت کننده و انسجام بخش بنسروئی عصبانی توده‌ها بود. زیرا اصلاحات فریبده، استعمارگرهای کلیسا و خلاصه طوفنه های همه جانبه به عقب استعمارگر، استبدادگر و استعمارگر، هرگونه زمینه فعالیت توده‌ای را از روشنفکران در ربوده بود. بدینجو که تزار گذشته یعنی نکلاهی اول با استعداد و اختیاری فوق العاده جلوردهای فکری آگاهی بخترابهمان توده‌ها می‌گرفت و الکساندر دوم با اصلاحات نیم بند و ظاهر فرب بود. با این حال در این دوران زمینه فعالیت سیاسی در میان توده‌ها بظاهر مساعدتر از پیش چشم می‌خورد، لیکن ظاهر فربهای رژیم روستاییان سرف فراهم گشت. با آگاهی و بیداری توده

هشدارهای آرامش....

بقیه از صفحه ۱

و نوبدی ناشی از بیکاری بسر می‌برد و با در مشاغل جون سوداگری کالا لای قاجاق و با راهزنی متولند، از اهم وظایف دولت محسوب می‌شود. چرا که خلق بلوچ در سمای این انقلاب رمز پیروزی خود را مشاهده می‌کند و سادات خود را در آن می‌یابند و انتظار دارد که رژیم فعلی راه جز رود تر اقدامات فوق را جامعه معاند بودن. خلق بلوچ هنوز از این انقلاب قطع امید نکرده تا جوان دگر خلقهای اقلیت روبا روی آن بایسد، هنوز اسدوار است که انلاب دروازه های روشن آزادی عدالت، استقلال فرهنگی و... را برویش بکشد و های پیروزی را در آغوش کشد. خلق بلوچ در امید است که دولت موقت انتقال و رهبران انقلاب رنجیره اسارت و بردگی را از وجودشان بگسلد و حقوق طبیعی و ملی او را بدو باز گردانند. خلق بلوچ طبیعی تسرین وطن و مطبوع ترین مکانها را دایان پاک ایران میدانند و آنچه می‌خواهد جدا شدن از ایران نیست، بلکه فقط این را می‌خواهد که در چهار جوب این وطن، آزاد و بی زنجیر زندگی کند و خود امورات محلی خود را اداره کند. اینها همه خواسته‌ها و مشکلاتی است که دولت و رهبران انقلاب می‌توانند قبل از حادث شدن اوضاع در منطقه و ایجاد بحران خونینی چون بحران خونین کردستان، با قاطعیت مرتفع ساخته خلق بلوچ را به رمانش ناخال سازند. چه اگر دولت و رهبران انقلاب نایستی خود را در مرتفع ساختن مشکلات جاری این منطقه که غالباً "حول محور اقتصادی و فقر شدید و گرسنگی طاقت فرسا می‌چرخد. نشان ندهند، مسئول تمام وقایع و بحرانهای احتمالی است که بوقوع خواهد پیوست، چرا که اگر بحران را در این منطقه اوج گیرد، طبیعتاً همانگونه در کردستان مشاهده می‌شود، برادر در برابر برادر قرار می‌گیرد، و سیلاب خون برادر بدست برادر جاری می‌شود. و چنین پیش‌بینی می‌شود که اگر در آینده بحران در این ناحیه اوج گیرد، با اوج گیری مبارزات دیگر اقلیتها، دولت و رهبران انقلاب در یک بن بست نومیدکننده سیاسی قرار خواهند گرفت که در نتیجه آن دست به محدود کردن و سلب آزادیها و حاکمیت اختیاری و سانسور خواهند زد.

والسلام

ویژه‌سیستان - بلوچستان

از صفحه ۱

نمیدانند، فراهم گشت و با مدبرتر رسیدن ارتجاع و محسوس نگاهداشتن بوده‌ها در خانه هائشان، مردم را مانع نرسد که خود با دست خود، همانگونه که بایه های سیاسی رژیم وابسته به امپریالیسم را از بنیان کند، ارتجاعهای اقتصادی-نظامی-فرهنگی و... آنها نیز ریشه کن سازند و تاوان س در دادن به حاکمیت ساه ۲۵۰۰ ساله رژیم مغفور سلطنتی را خود، با فکر و اندیشه و خلافت و آفرینندگی و جانپاری و هداکاری خود بپردازند و نظامی بوس را می‌ریزند.

لدا با خود محوری ارتجاع و فراوطنی خلفها، و اندیشه‌ها و خلافتها بنان، مبارزه با ارتجاعهای اقتصادی-نظامی-فرهنگی رژیم گذشته نیز بدست فراوس می‌رسد شد، و در نتیجه مردم با نیز از تب و تاب و از خلافت و آفرینندگی فرو افتادند و ارتجاع خود مسئولیت، پرداخت غرامت را بمعده گرفتند، اما نه از تن و جان خود، و باز نه از برای نابودی جرنومه های کثیف سرمایه داری و ارتش، و فرهنگ مبنی بر آن، بلکه از تن و جان خلق ستمدیده و در جهت تثبیت حاکمیت شوم خویش جانگرفی خود بر نظام مغفور استبدادی سلطنتی گذشته، لذا است که امروز می‌بینیم هر دم از بیکر خویش خلق ستمدیده مان خویش جاری و ناوایی برداشته می‌شود اما نه تاوان و کتاره نظام منقطع گذشته، بلکه تاوان حاکمیت شوم ارتجاع و عملکردهای ضد خلقی آن درمناطقی چون کردستان و...

آری خلق باید تاوان سپردارده اما چه افسوس که این همه عدالت‌داری و احساس و شور و هیجان و اینهمه خون مجاری که نهال نوس و تشنه انقلاب را آبی باشد، ریشه های فاسد ارتجاع را که میدان را برای ترک‌کاری خویش همیده است سیراب میکند و سایه ننگت بار درخت شوم ارتجاع را میگستراند و خورشید و تابش آنرا به خلق محرومان حرام میدارد!

"این است که تاوان نادیده‌مانگشتن‌ها را هر کسی جز نوددهای ستمدیده" سلاح بدوش کشیده ای که گوش بفرمان ارتجاع به استخار و تحا کندده می‌شود اما چون برادر ریزد نمی‌پردارد، اما بداند که سراجام روزی همین خلقی که در زنجیر اسارت نداشت بر خود نان نیز خواهند شورد و قلاده های آهنینی که شا بگردنشان افکنده‌اید خواهند گسست، چرا که بهر تقدیر پیشگامان مردمی از پای نخواهند نشست و با نشن قشانش برده از چهره کریم ضد خلق خواهند درید و خلق را به آگاهی و مسئولیت‌داری و حاکمیت بر نداشتن خواهند رساند، و لدا سکه تاوانش در نهایت دامگیر خسود ارتجاع استبدادی آگاه که خسود نفرت و کینه توده ها را بیش‌از پیش خویش ببیند و گور خود را در مزبله تاریخ مهیا!

۱- اوضاع عمومی بلوچستان:

بلوچستان با وسعت ۱۶۳۳۷۸ کیلومتر مربع، در نوار مرزی ایران در مجاورت پاکستان و افغانستان قرار گرفته، از ویژگیهای خاصی، اعم از شرایط جغرافیائی و اجتماعی برخوردار است. ویژگیهای شرایط جغرافیائی این منطقه کویری بودن، بعد مسافت آن از مناطق مرکزی، استعداد بالوفه کشاورزی و دامپروری، و... خلاصه میشود که با برداشتن قله آشناسان بفرمان غرور خود را به معترض‌نمایش گذارده است. این منطقه با برخورداری از روحیه قبله‌ای و قومی دارای فرهنگی است حماسه آفرین و افتخار آمیز که ناخت و باز فرهنگ استعماری و استبدادی چیزی جز بوسه ای مسخ شده و تهی از محن و آسایش نجات‌نشد است. فرهنگ استبداد که مبتنی بر ناهدوستی و ناهبهرستی بود بطرز خیلی گسترده ای در اقلیتها بویژه در مناطقی که ویژگیهای خاصی داشتند ترویج میشد تا که غرور افتخار و حماسه آفرینی اقلیتها را در این جهت سوق دهند. از مهم‌ترین مراکز فرهنگی-علمی این منطقه میتوان دانگاه تربیت معلم بلوچستان و دانشگاهی که اخیراً در این منطقه احداث شده نام برد.

مذهب مردم این ناحیه سنی حنفی و نزدشان بلوچ است که بر مبنای این دو عامل با دیگر خلفهای بلوچ که در افغانستان و پاکستان مسفر هستند مرتبط میشوند اختلاف مذهب تسنن و زراد دو عامل مهم ناهمگونی اجتماعی این استان بشمار رفته، امثالهای سنی و نسبی بین آنها و رابلیها هم‌مهرن عامل ارتباط و اتصال این دین در یک استان بحساب می‌آید. براین اساس نفرت اجتماعی در این استان ریشه‌های در مذهب و زراد داشته، نظام اجتماعی مبتنی بر امثالهای غیر ریشه ای سببی-نسبی است.

بافت قبیله ای و حاکمیت خوانین را میتوان از ویژگیهای اجتماعی بلوچستان دانست. آمیختگی فرهنگی، مذهبی، سیاسی عامل مهمی است

در بیوند و ارتباط بلوچهای ایران با بلوچهای افغانستان و پاکستان، به گونه‌ای میتوان گفت باره‌ای از مردم این ناحیه دارای شناسنامه هائی چند گانه از کشور ایران-افغانستان و پاکستان هستند.

خوانین که بر اساس بافت قبیله ای این منطقه دارای ارج و مقامی اند، در گذشته با همکاری و همپاری با رژیم وابسته پهلوی این ناحیه رابیه منطقه با ناسی، با مطمن ترس افراد تبدیل کرده بودند. در همین رابطه، خوانین جهت تحصیل امتیازاتی از رژیم وابسته گذشته با استفاده از بافت قبیله‌ای منطقه و نیز با بهره جویی از جاکلی مردم این ناحیه به ایجاد عدم اعتماد در راهباها و برهم زدن نظم و امنیت راهباها می‌پرداختند تا که ضمن قدرت نمائی در مقابل رژیم نوجبات و عنایات آنرا به خودشان جلب نمایند. راهزنی و غارتگری راهباها ارتباطی از حمله مشاغل است که توده های غرق در فقر و محرومیت بلوچ در اثر گرسنگی و بی چیزی بدان روی آورده اند.

۲- اوضاع اقتصادی - فرهنگی منطقه:

بکروست نخوردن باقی ماندن رزمه های بالوفه کشاورزی و نیز فقدان زمینه صنعتی نیروهای فعال جامعه مثل کارخانه و کارگاه... موجب شده که مردم گرسنه این ناحیه هر کدام به شغلی و کسی جهت امرار معاش خود روی آورند. چنانچه فوقاً ذکر شد از جمله مشاغل که مردم غرق در فقر و محنت این ناحیه بدان متولند راهزنی و باغگری و باجگری در راهبهاست.

کشاورزی در این منطقه حدود ۲۰ درصد و معازه داری و دست فروشی درصدی کمتر از این در صد از نیروهای فعال این منطقه را بخود جذب نموده است. بقیه نیروهای فعال جامعه از طریق قاچاقچگری و فروش کالاهای قاچاق از قبل جای، البسه، لوازم زینتی، ... امرار معاش میکنند. بگونه ای کمیونان گفت در شرایط فعلی این شغل همگیگر شده، تمامی نیروهای فعال جامعه را بخود اختصاص داده است و درازن مداوم بصورت یک حرفه" شرافتمندانه در آمده است. براین اساس، بدیهی است که اتصال بلوچهای ایران و افغانستان و پاکستان در رابطه با حرفه نان آور فروش کالاهای قاچاق دارای ارزشی حیاتی است. چرا که تنها از طریق همین ارتباط و اتصال است که کالاهای قاچاق و البسه، جای، سگار، لوازم زینتی، ... به ایران وارد شده و با فروش آن معاش سوداگران این ناحیه اداره میشود. بنابراین تکیه کاه کلی اقتصاد این ناحیه که اقتصاد بلوچستان را در سیری ناهنجار به جلو می‌راند، سوداگری کالاهای قاچاق است که مردم بولی شدیدی که هیچگونه تناسبی با تولیدات منطقه ندارد، بنار می‌آورد. در همین رابطه میتوان اختلاف طبقاتی شدیدی که ناشی از تورم بول در منطقه است بچشم دید، چه آنکه بول های انباشته شده به علت عدم تولیدات در منطقه، صرف خرید کالاهای نجلی و زینت آلات، از طریق قاچاق و رشد زندگی نجلی در اختیار برخوردار بلوچ میشود. این مسئله با توجه به نظام قبیله ای و حاکمیت سیاسی خوانین و حاکمیت مذهبی روحانیون وابسته به خوانین ابعاد گسترده تری بخود میگیرد.

اما طریقی که میتوان توسط آن رشد ناهنجار اقتصادی مبتنی بر ورود کالاهای قاچاق که خود مضراتی جهت اقتصاد کشور را نیز در پی دارد، عبارت است از فراهم ساختن زمینه جذب نیروهای فعال جامعه، از قبل رشد کشاورزی-دامپروری و نیز تاسیس کارخانه و کارگاههای صنعتی و ایجاد شرکتهای ساختمانی و راه سازی... این اقدامات را میتوان از راههای اساسی بازویندن انقلاب به مردم این ناحیه نیز دانست.

در رابطه با اوضاع فرهنگی منطقه نیز میتوان گفت ستمهای مضاعف رژیم وابسته گذشته در رابطه با اقلیتها، این اقلیت محروم را نیز از زمانی ارزشها و اعتقادات ملی-فرهنگیش منقطع ساخته است که با توجه به برنامه های استعماری انگلیس و پاره پاره کردن بلوچستان در سه ناحیه ایران و پاکستان و افغانستان و برهم زدن انسجام ملی این اقلیت ابعاد گسترده تری بخود میگیرد، بقسمی که بلوچهای ایرانی در یک نوع ارتباط فرهنگی متفاوتی با دیگر ملل نواحی مرکزی ایران و نیز با پاکستان و فرهنگ متفاوت با دیگر ملل استانهای مرکزی افغانستان و براساس یک انسجام کلی در تحت حاکمیت حکومت مرکزی ایران قرار داشتند اند. از این گذشته نیروی مسلح قاچاقچگری که مبتنی بر کالاهای مصرفی بویژه لوازم زینتی لوکس و البسه و غیره، بخودی خود موجب گشته تا نسل جوان این ناحیه از فرهنگ و اعتقادات خود منقطع گشته و لباس و دیگر مظاهر ملی-فرهنگی خود را با البسه وارداتی معاوضه نماید. بدین

تربیت اس صرف زدگی خود موجب مسخ فرهنگ اعلیمی منطقه و از حور بیگانگی مردم این ناحیه شده است. باعث قبله ای و تعصب قومی بر فرهنگ این ناحیه ابعاد دیگری می‌بخشد. نظام خان حانی و حاکمیت خوانین که از فرهنگ خاص این ناحیه برخوردارند از ویژگیهای خاص فرهنگ این منطقه محسوب میشوند، چرا که همین خوانین با به حران انداختن بولهای انباشته‌ای که از سوداگری کالاهای قاچاق تحصیل نموده اند در جهت خرید کالاهای نجلی و زینت آلات و وسایل لوکس، در جهت مسخ فرهنگ اعلیمی منطقه گام می‌زنند. ترویج فرهنگ استبدادی را نیز از میراثهای کثیف نظام استبدادی گذشته بوده، مبتنی بر فرهنگ ناهدوستی و ناهبهرستی است میبایست بر اینها افزود، بیسواد و سطح پائین آموزش در منطقه که همواره توسط رژیم وابسته گذشته تشدید میشد از جمله عواملی است که فقدان رشد سیاسی و آگاهی اجتماعی مردم این ناحیه را موجب شده است. فقدان رشد سیاسی و آگاهی اجتماعی مردم این ناحیه موجب گشته بود که خوانین و فئودالهای سر سیرده رژیم وابسته مداند و به همین جهت با تکیه بر شغل روی نیاروده اند، بلگر راهبهای دیگری را جهت فرار از گرسنگی و فقر و محرومیت برگزیده اند، مثل هجرت به مناطق شمالی کشور (گند، گرگان و...) براساس همین سطح فرهنگی بسیار پائین بود که رژیم بهترین سر سیردگان خود را در مشاغل نظامی، پلیسی، ... از این ناحیه جلب و جذب می‌نمود.

در یک مقیاس کلی در رابطه با فرهنگ ملت بلوچ میتوان گفت که فرهنگ این ناحیه عبارت پائین تر از فرهنگ خلق زایل میباشد که البته در رابطه با اختلاف مذهبی و وضعیت اقتصادی این دو ناحیه است، بطوریکه مثلاً "در سستان سوداگری کالاهای قاچاق را دون شرافت انسانی میدانند و به همین جهت با تکیه بر شغل روی نیاروده اند، بلگر راهبهای دیگری را جهت فرار از گرسنگی و فقر و محرومیت برگزیده اند، مثل هجرت به مناطق شمالی کشور (گند، گرگان و...) براساس همین سطح فرهنگی بسیار پائین بود که رژیم بهترین سر سیردگان خود را در مشاغل نظامی، پلیسی، ... از این ناحیه جلب و جذب می‌نمود.

محدودیت و محرومیت این اقلیت نیز جوانان دیگر اقلیتها از استعمال ریان مادری، پوشیدن لباس محلی و... را نیز میتوان از تنگنای های عملکرد رژیم وابسته گذشته جهت سرکوفت فرهنگی بحساب آورد.

۳- امید خلق بلوچ به انقلاب:

با توجه به آگاهیهایی کلی ایکه در زمینه های صنعتی، کشاورزی، فرهنگی، آموزشی و بهداشتی و... حاصل نمودیم چنین نتیجه میشود وضع اسف بار این منطقه در اثر فقدان سیاست صنعتی جهت جذب نیروهای کار و نیز فقدان امکانات کشاورزی از قبیل آب، امکانات دیگری از قبیل ماشین آلات کشاورزی، بذر و... بالاخره فقدان امکانات آموزشی-فرهنگی-بهداشتی این منطقه رابینه نژادپرستانه و نژادپرستانه است که گرد بادی میتواند خاستگر از روی آتش گداخته بپراکند و آتش را شعله ور سازد. با قبول اینکه تمامی این نارسائیهایی و سیه روزیهای که در این ناحیه بچشم مخورده ناشی از عملکردهای ضد خلقی رژیم وابسته گذشته است و نیز با قبول اینکه زیر پا گذاشته شدن حق انتخاب انجمنهای ولایتی و ایالتی مصوب در قانون اساسی از جانب رژیم ضد خلقی سابق موجب گشته که خلق محروم بلوچ و رایل و نیز جوانان دیگر خلقهای محروم، از حق مدخله در اموات محلی خود محروم شوند، از دولت و رهبران انقلاب خواهیم که به دردهای فوق الذکر هر چه زودتر بگونه ای ریشه ای به مبارزه برخیزند و جدا" از ایجاد بحرانی مشابه بحران اسف بار کردستان و با خورستان جلوگیری کنند. براین مبنا دولت و رهبران انقلاب موظفند که قبل از اینکه خلق ستمدیده بلوچ با خون خود تاوان سنگرهای رژیم وابسته گذشته را بپردازد، با قاطعیت با جرنومه های کثیف سرمایه داری که تاکنون بحر سباهی و تباهی از برای خلق ستمدیده ما در پی نداشته، به مبارزه برخیزند و ریشه دردهای همه خلقهای ایران را قطع کنند، چرا که در غیر اینصورت درد جانفرسائی ناشی از استعمار و ستم اقتصادی سرانجام توده های تحت ستم را بر علیه خود شما نیز خواهد شورد و به محاکمه تان خواهد کشید. لذا اعلام میکنم که بگونه ای اساسی به دردمان درد این ملت ستمدیده بپردازید و هشدارهای آرامش قتل طوفان را نادیده نگیرید چرا که در این صورت طوفان خشم خلق ستمدیده سرانجام کاخهای ظلم و ستم خود شما را درهم خواهد نوردید.

در این رابطه دولت متونان در رشد کشاورزی در منطقه از طریق فراهم ساختن زمینه ها و امکانات کشاورزی و با کوتاه ساختن دست خوانین و فئودالهای زمینخوار از زمینهای خلق ستمدیده بلوچ، دلگرمی و امیدواری به مردم بلوچ ارزانی دارد. تاسیس کارخانه های صنعتی در منطقه نیز جهت جذب نیروهای فعال بلوچ که اکنون با در حالت پاس

هشدار به آنانکه خود نمی اندیشند و از اینکه دیگران هم بیدار میشوند آزرده میشوند!

حل، و حتی نسیب و نفس و فاع و ناهنجاریهای زمان ما حدا " عاجز مانده است و بار ساری خوش را در باسخ گفتن به ناهنجاریهای عمیق و آرماتهای بلند انسان بویژه در برابر روشنفکران خود آگاه و آزاد پس از جنگ دوم بشوت رسانده است.

و این است که امروز اسلام بعنوان مکتبی که قدرت آن را دارد که نیازها و آرماتهای متعالی انسان عصر ما شنوایم را پاسخگو باشد و او را به ایده آل‌هایی که در هیچکدام از مکتبهای فکری و فلسفی و علمی امروز نیافته است برساند، دارد حضور سنگین خوش را در صحنه به ثبوت میرساند و در بیخ سرنوشت ساز تاریخ خوش قرار می‌گیرد.

حرکت ۵۰۰ شانه‌روزی ارشاد در ۸ سال قبل، توانست اسلام و قرآن را از کنج خاموش و تاریک قبرستانها به میان شهرها آورد و از پیرامون صریح های مطهر به متن زندگی مردم و از نه بازار به قلب دانشگاه وارد کند و از مجموعه شاعران موروئی و دعا و ثنا و گریه و زاری و تکرار مکررات آداب و عادات سنتی و او را داذکار میهم و بی ثمر بصورت یک ایمان خود آگاه کند، جوانان سازنده بحرکت آورنده‌ای که قدرت ایجاد میکند، و بیداری می‌بخشد، و ارزش می‌آفریند تبدیلش کند و نسلی نو در عصری نو پدید آورد و باعث طرد اسلام تثلیث (زر و زور و تزویر) و نفی تشیع سیاه و طرح اسلام توحید و اثبات تشیع سرخ بشود!

آری! این خندان خرابه نشین بدانند که هرگز جعل و تحریف و فنوای کتب الاحبارها و طلای عبدالرحمن‌ها و نازیبانان عثمانی نخواهد توانست این روح تازه‌ای را که در کالبد زمان ما دمیده است بنفع خوش احضار کند! و بدانند که تلاشهای شبانه روزی آنها در کوبیدن و طرد این اسلام، سنگ اندازیهای بی‌پایه در مسیر رود خروشان است که دما دم غرنده تر و پر خروش تر میشود و در سراسیمگی تندی به اقیانوس می‌پیوندد!

البته طرح این مساله در این شرائط توسط ما، نه دغدغه دفاع از شخص اوست که تهمت شخصیت پرستی بها چسبانند! و نه خاطر جمعی و بیدردی کلنجار رفتن با این خندان خرابه نشین و پاسداران انجماد و سکون، که این تهمت را با بزنند که جبهه اصلی دشمن را فراموش کرده و اذهان را از آن فراخوانده ایم! بلکه تنها و تنها عاملی که ما را وادار به طرح این مساله ساخت یکی بنادر بد و گفتار بد و کردار بد اینان است که با چنین مایه‌ای که ذکرش رفت، دم از تشیع میزنند و دلسوزی بر ولایت علی میکنند! و ما از آن وحشت داریم که نکند این مکتبی که تمامی ایمان و امید و عشق ماست، دستخوش آشفتنگی و تحریف و نیرنگ گردد. و این کوردلان بی درد، آن را به وادی مسخ و ارتجاع کشانند. و دیگر اینکه، جای هیچ شک نیست که این مردم پر شور و معصوم ما فربش اینان خوردند و منادیان اسلام راستینشان پندارند و نعره دلخراشان را آوای مرغ حق! بحساب آورند. و اینان نیز همچون اسلاف گمراهگران مانع از آگاهی و بیداری ایشان گشته و در خرافه‌ها و موهومات ساخته ذهن خوش و اسلاف گمراهگر خوش غرقشان سازند!

اما علیرغم اینها، باز هم جای بسی امیدواری برای ما و هشدار برای این خندان خرابه نشین است که سیمای خورشید فام اسلامی که در حرکت ۵۰۰ شانه‌روزی ارشاد درخشدین گرفت، آنچنان در عمق وجدان این نسل تابش و جوش یافته است که غبار تیره وجود اینها و آب سردی که بی وقفه بر روی آتش امید و انتظار این نسل می‌باشد، کمترین اثر و خطری ندارد! و طنین غوغای شوم این خندان از چهار دیواری همان شیخ نشین‌هاشان فراتر نمیرود و جز احتلال "آنهم موقتا" چند روستایی معصوم تازه به شهر آمده و چند خرده کاسب اهل محل (البته منهای سرمایه داران بازار) که آنها را بره و وار بدنبال خویش کشیده‌اند، کسی گرد ایشان جمع نمیشود و بجز اینها را نمیتوانند فریب داد!

این خندان شوم خرابه نشین، بدانند که مردم امروز جوانان مردم زمان ناصرالدین شاه نیستند که وقتی خشم شاه و ترس استعمار انگلیس بر علیه "سید جمال" اوج گرفت و دست بدست یکدیگر داده و با بخدمت

این روزها خندان شومی که ناله‌های باس آورش را خروش ناگهانی مردم بلند کرده است، فرصتی یافته‌اند تا ناله‌هایی سر دهند و آواز خوش آهنگ خروشان را خاموش سازند و هر چه کردیم دندیم که ما را دیگر یارای ساکت نشستن و شنیدن این ناله‌های شوم نیست. دیگر نمی‌توانیم ساکت بنشینیم و دنباله آن صداهای نامیمون را که از حلقوهای نامبارک میرون می‌آید بشنویم که باز هم می‌گویند: "واضاله است و کتابهایش هادی ضلالت! او غریزه است و فریادش منادی غریگرائی!" آری! باز هم فریاد این پاسداران چهل و تاریکی و خواب که می‌گفتند:

مگر علی نماز هم میخوانده است که در محراب شهید شده؟! سید جمال ختنه نکرده؟! بوذر دزد صحرای گدی است که بر اسلام خروج کرده؟! زینب و سجاد خوارچی هستند که بر اولی الا مر شوریده‌اند!...

بلند شده است و باز هم نفر شوم خوش را سر داده‌اند که: شباهنگ نه مرغ حق که خروس بی محل است که با اذان بی موقع خویش، حرکت یگنواخت این زمانه کجمدار و نظام غدار روزگار و نظم دیرین حاکم بر عالم و آدم را بهم زده است!

اما باید پرسید: اکنون چرا؟ حال که سنگهای مردمی را یکایک تسخیر کرده و بنام وحدت نیروها فرصت حتی یک فریاد را از خروشان بی محل گرفته‌اند و جفدهای ویرانه نشین را بمردم شباهنگ معرفی کرده اند! حال چرا؟!

اینان که در مقابل تمام منابع غنی و حرکت آفرین اسلام که میتواند بعنوان مترقی ترین ایدئولوژی جهان، وارد صحنه کارزارهای ضد استعماری شود، تنها و تنها یک رساله فقهی ارائه داده‌اند که یگانه تشریه ایست که از طرف حوزه‌های بزرگ علمی! در دسترس مردم قرار می‌گیرد - اکنون با چهره جراتی دوباره بنام اسلام و بنام طرفداری از اسلام! برخاسته‌اند و مترقی ترین اندیشه‌های مکتبی را "ضاله" و گمراهگر معرفی میکنند!؟

اینان، حتی رساله‌های بزرگ فقهی‌شان، چکیده‌ای است از کتاب "جامع عباسی" شیخ بهائی که یادگار عصر شاه عباس صفوی است! که عینا "وبی کم و کاست، همان مطالب و مسائل برای صدمین بار پس از ده نسل در رساله‌های عملیه اینان تکرار گشته است! و فقط در بعضی موارد جزئی و بی اهمیت، اندکی خلاف دارند و یا ورقی‌هایی بدان افزوده‌اند! و اخیرا "هم مترقی ترین رساله‌هایی که عرضه شده و در آنها سعی شده است تا به مسائل روز و مشکلات این عصر و زمان توجه شود باز هم سعی نموده‌اند که مسائلی از قبیل بیمه و بانک و سر قفلی را بگونه‌ای توجیه شرعی و فقهی کنند! و این خود نشان دهنده این است که تازه وقتی هم می‌خواهند از حصار ثابت سنتهای گذشته بدر آیند و مسائل روز را مطرح کنند، باز گرفتار تنگ نظری شده و رسالت خوش را محدود به آن می‌بینند تا منتظر باشند که زمانه چگونه می‌چرخد تا اینها هم بدنبالش بروند! چرخش را توجیه فقهی کنند! یعنی که همیشه و همیشه دنباله روزمان و توجیه کنند! حوادث و رویدادها هستند که سازنده و هدایت کننده آنها! و این است که می‌بینیم این عالمین اسلام! و این وارثین پیامبر! قرن‌ها و قرن‌هاست که چیز تازه‌ای ندارند تا به امت پیامبر عرضه کنند!!

این خندان خرابه نشین باید بدانند که امروز ما در شرائطی قرار گرفته‌ایم که سرمایه داری از دیکراسی و لیبرالیسم که میراث انقلاب کبیر فرانسه بود بسوی ما شنیم روی آورده و یک طبقه جهانی گشته است. و ابر قدرتهای متخاصم که یک قرن است مردم و روشنفکران جهان را فریفته‌اند، اکنون دارند برای اسارت ملت‌ها و خاموش کردن توده‌ها و حفظ وضع موجود در جهان با هم همدست و همدستان میشوند! و مارکسیسم نیز، هم در سیاست جهانی و هم در نظام انسانی، خلق و خوی بورژوازی گرفته و در دنیای ایمان و اندیشه بهین بست رسیده و از

هم در کادر سنت الله انجام شد: "ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیر واما با نسیم"

و نالنا: "این انقلاب، انقلابی نبود که با صدور چند فتوی صورت بگیرد! بلکه رسیده، دهی آن توسط حرکت ۵۰۰ شانه روزی ارشاد فراهم گشته بود! و امروز هم کاملاً "عیان است که شما هیچ زمینه، دهی برای ادامه" آن ندارید مگر حاصلی که از همین حرکت مانده است!"

چرا شما که این همه دم از وحدت می زنید و با اصطلاح می خواهید که صفوف یکپارچه، مردم را بر علیه امیرالایسم حفظ کنید، هر چه که خود می خواهید بر علیه ارشاد می گویند و فتوایای شوم شما در عرض یک شب سراسر مشهد را فرا می گیرد که: "اوصالده است و کتابهای هادی ضلالت! اما همینکه بانگ شایهنگی بلند شد با سادی حق باشد، آن را نفی استعمار می دانید و دعوت به برگشتی و بر هم زنده، وحدت؟! و آنگاه با صدور یک فتوی، این مردم با شور و معصوم را و امیدارید نا شمشیر بدست بحان این خروسان بی محل بگفتند و تمام سنگرها و لانهها را بر سرشان و بران سازند!"

بدانیکه مردم سرانجام خواهند دانست که:

"میان مسجد و میخانه راهی است - غریب ما شلیم آن ره کدام است؟! اگر مردم با خود آگاهی نسبت به ظلم و جور بیحد رژیم گذشته، میخانههای ضد مردمی آنان را ویران ساختند، بالاخره روزی به این خود آگاهی هم خواهند رسید که این نفیهای شوم مسجدی شما که بر علیه شاهان برخاسته است، جز در مسیر ظهور دوباره، میخانه، از حلقوم شما بر نمی آید!"

ما، از رهبری انقلاب، انتظار نداریم که پشتیبانی خود را از "ارشاد" اعلام کند، چرا که نه حرکتش را در مسیر ارشاد می بینیم و نه خواهان آنیم که با این کار خویش، پایگاه طبقاتی اش را در میان روحانیت از دست بدهد. بلکه قاطعانه انتظار داریم که اجازه ندهد تا پیامهایش را در کنار فتوایای شوم و ضد مردمی این پاسداران جمود قرار دهند که: "ارشاد ضاله است و حرکتش ضلالت! ما می پرسیم که چرا زمانیکه حملهای به روحانیت میشود، رهبر انقلاب، فوراً "عکس العمل" نشان میدهد و به دفاع از پایگاه طبقاتی اش میپردازد اما در مقابل برنامههای حساب شده و از پیش تنظیم شدهای که یکمرتبه و همزمان در شهرهای اصفهان، یزد و مشهد... از جانب این جفدان شایهنگ نما بر علیه ارشاد طرح ریزی و اجرا میشود، هیچ اعتراضی نمیکنند؟!"

بیم آن داریم که انحطاط فکری ارتجاع مذهبی، آیندهای شوم تر از رضاقلدر را برای مردم ماتدارک ببیند! بیم آن داریم که حرکتیهای ضد "ارشاد"ی که امروز صورت می گیرد، نموداری باشد از حرکتیهای شوم ضد اسلامی این پاسداران جمود در آینده! بیم آن داریم که حرکتیهای ضد "ارشاد"ی اینان، آنها را عملاً تا نورا امیرالایسم شکست خورده ساخته باشد. امیرالایسمی که تمام تلاش، مسخ اسلام و رسخ (سنگ کردن) مسلمانان است! بیم آن داریم که برخاستن این نالههای شوم در این برهه از زمان و در این مرحله، حساس از حرکت انقلاب، حاصل تحریکات امیرالایسم شکست خورده باشد که اندیشههای جز نابودی نیروهای ضد امیرالایستی ندارد! بیم آن داریم که اسلام مسخ گشته، دوباره بر مردم حاکم شود و آنها را در رسخ بودن نشان نگهدارد!

و این، حیلۀ جدید استعمار است، چه او بخوبی میداند که اگر اسلام از استعمار و مسخیت نجات یابد دیگر نمیتوان خلقهای مسلمان را به رسخیت کشاند و همچنان استثمار شان کرد! بیم آن داریم که دسیسه هایی در میان باشد که با از میان بردن پایگاه مردمی ارشاد، در حقیقت بخواهند با وارد ساختن ضربه های بر "معمار تجدید بنای اسلام"، خود "بنای اسلام" را ویران سازند!

و بالاخره بیم آن داریم که قساوت قاسط جائز، همگام با خنجر از پشت زدن ناگت و فتوایای ملعبه های متعصب و زشت مارق، دست بدست هم داده و در اندیشه نابودی حرکت ارشاد که همان اسلام حقیقی است برآمده باشند!

والسلام علی من اتبع الهدی

گرفتن عهده وحسد و حقارت چند روحانی که عظمت حرکت او، بوجی و جمودشان را بر ملا میساخت و آزارشان میداد، سعی نمودند تا او را در افکار مردم، بی پناه و در جامعه بی پایگاه کنند و بی باورش سازند تا دستان بر او بازگشود و سر به نیست کردندش آسان گردد و بر لب بخورند و تسلیم این حیانتها و نامردمیا بشوند!

دیگر، آن رمان گذشته است که وقتی رئیس کزندهاکنیکه از تهران برای دسکوری "سید جمال" به ناه عبدالعظیم رفته بود با همکاری حاکم آن حلقه، شایع کنند که وقتی او را از دست شاه عبدالعظیم بیرون می - کشیدیم و او مقاومت می کرد، نشان از پایش افناد و بیش از چهار شاهد عادل دیدند که سید خننه نبود!!! و آنگاه این "شهادت" را موضوع منبرهای خویش قرار دهند و مسجد به مسجد و منبر به منبر و گوش به گوش پخش کنند.

و مردم هم، چنان باورشان شود که پس از مدتی، در خانه های مومنین بدیحت، پس از نماز، او را لعن و نفرین کنند!!

آری! دیگر آن زمان گذشته است که شیوخ و رجال درباری، "سید جمال" را نوکر استعمار، انگلیسی، ارمنی، سنی، وهابی، بهائی، بابی بی دین و... هر چه از دهنشان درآید، معرفی کنند و بدبختانه خیلی ها هم باورشان آید و در نتیجه رنسانس اسلامی را که او در جهان آغاز کرد بود و مصر و شمال آفریقا را به بیداری و حرکت واداشته بود، در وطن خود یک قرن عقب اندازد!

آری! شجاعدان شوم خرابه نشین باید بدانند که امروز، رنسانس اسلامی ارشاد، نا افشا نقاط دنیا رفته است و از اعمال جانها زبانه می کشد و آنچه را که شما امروز تسخیر کرده اید (حسینیه ارشاد) یک مکان است و نه یک مکتب! امروز در هر خانه ای یک یا چند حسینیه ارشاد وجود دارد و آنچه را که شما افتتاح کرده اید! و بنفع خویش در آن تبلیغات راه انداخته اید، تنها یک ساختمان است "آری" ارشاد! دیگر یک مکان نیست، یک حرکت است، یک جریان است، یک مکتب است، بنیاد یک حزب است، حزبی که تشیع علوی را بعنوان ایدئولوژی خویش برگزیده است و اسلام شناسی، مکتب علمی و جهان بینی اوست! "ارشاد" یک ساختمان بود که در طول ۵۰۰ شانه روز، ذوب گردید و به جریان افناد و تبدیل به یک نهضت، ایمان، عشق، مسئولیت، عقیده، فکر، هدف، ایدئولوژی و "حزب" شد!

و اگر چه امروز شما با تمام توان و تلاشان سعی در به استخدام در آوردن آن دارید ولی بدانید که این تلاشهای شما، باد بر آتش خفته در زیر خاکستر زده است که بالاخره روزی شعله ور میگردد و دامنات را می گیرد. و شما ای جفدان خرابه نشین! ای کور دلان بی شناخت! وای پاسداران جمود و سکون! بدانید که هر گونه تلاشان در جهت تحریک مردم علیه ارشاد، که او ضاله بود و کتابهای هادی ضلالت! مشنی است که از خاک گور خویش بر میدارید!!

شک نیست که جبهه، ما چون شما قبل و قال گر و فحش و فحشکار و فتوا صادر کن نیست و ما قصد جادله کردنهای بی ثمر و بحث و جدل کردنهای بی نتیجه با شما را نداریم چرا که، سبله های بنیانکن و ریشه بر اندازی از شرق و غرب ناختن آورده و با تمام سلاح و توش و توانش کمر به مخو نابودی اسلام و مسخ مسلمانان بسته است، و اگر ترس از ارتجاع و انحطاط فکری و سقوط اسلام بدست شما (جبهه) داخلی نبود ما هرگز دست به قلم نمی بردیم و شما جفدان شوم و خرابه نشین رارسوا نمی ساختیم، و اگر ما امروز چنین می کنیم، تنها و تنها به این دلیل است که شما کور دلان بی شناخت، بهترین جای پای دشمن خارجی هستید و ما میخواهیم که با سلاح بیدار گر خویش (اسلام) این جای پا را بر سازیم و جبهه داخلی را بر علیه دشمن خارجی تقویت نمائیم.

بدانید که این انقلابی که وارث آن شدید و آن را کاری خدایی میدانید که یعنی مردم هیچ نکرده اند! اولاً: یتذ بهم الله باید پیغم - خداوند آنها را با دستهای شما عذاب میکند! - و - ای الله ان یجری الامور الا باسبابها - خداوند ابا دارد از اینکه کارها را بدون وسایل اجرایش، مجری سازد!

و نالنا: "این انقلابی بود که علیرغم دخالت مستقیم مردم، باز